



سالک ایرانی

(پژوهشی در زندگی سلمان فارسی)

حسین جعفری



www.imketab.ir

عنوان کتاب: سالک ایرانی (پژوهشی در زندگی سلمان فارسی)

نویسنده: حسین جعفری

طراح جلد : مجدالدین روستا طسوجی

صفحه آرا: اکرم سادات بنی زهرا

ناشر: موسسه انتشارات کتاب نشر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۲۰۰۰ جلد

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۰۳-۷۱۵۰-۶۰۰-۹۷۸

آدرس: تهران، زرتشت غربی، کوچه کامبیز، نبش طباطبایی رفیعی،

پلاک ۱۸، موسسه انتشارات کتاب نشر، تلفن: ۱۷-۸۸۹۷۸۴۱۴

سرشناسه: جعفری، حسین، ۱۳۵۶ -

عنوان و نام پدیدآور: سالک ایرانی: (پژوهشی در زندگی سلمان فارسی) / حسین جعفری؛ ویراستار حبیب مقیمی.

مشخصات نشر: تهران: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.

شابک: 978-600-7150-03-0

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: پژوهشی در زندگی سلمان فارسی.

موضوع: سلمان فارسی، ۳۶-ق. - سرگذشتنامه

شناسه افزوده: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ج ۷۳/س ۳۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۳۱۳۸۰

مقدمه

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دبیر کل و مدیران ارشد نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور در اسفندماه ۱۳۸۹ فرمودند:

«نهاد کتابخانه‌های عمومی با کمک سایر دستگاه‌های فرهنگی و اجتماعی کشور، برنامه‌هایی را طراحی نمایند که همه‌ی ایرانیان اهل مطالعه شوند.» طرح «ایستگاه مطالعه» یکی از برنامه‌های نهاد برای عمومی نمودن و ارتقای سرانه‌ی مطالعه مفید در راستای تحقق رهنمودهای مقام معظم رهبری است. «ایستگاه مطالعه» به معنای آوردن کتابخانه به فضای ترددی مردم بوده و قفسه کتابی با پانزده عنوان کتاب مفید، شامل پنج عنوان کتاب کودک و نوجوان و ده عنوان کتاب مخصوص بزرگسالان است.

کتاب‌های کودک و نوجوان عبارت است از یک عنوان مخصوص کودکان پیش دبستانی، یک عنوان ویژه‌ی کودکان سال‌های آغاز دبستان و یک عنوان برای کودکان سال‌های پایانی دبستان می شود یک عنوان از این کتاب‌ها نیز مخصوص نوجوانان مقطع راهنمایی و عنوان دیگر خاص نوجوانان مقطع دبیرستان لحاظ شده و کتاب‌های بزرگسالان با موضوعاتی نظیر دین، داستان، شعر، خاطره و طنز، خانواده، تاریخ، اندیشه علوم و فنون، ادبیات و دانستی‌های عمومی و دو عنوان برای بزرگسالان با تحصیلات کمتر از مقطع راهنمایی در نظر گرفته شده است.

هر فرد می‌تواند با مراجعه به این ایستگاه، کتاب مورد علاقه خود را انتخاب و در محل ایستگاه و یا هر محل دیگری مطالعه کرده و حداکثر پس از پانزده روز به همین ایستگاه یا هریک از ایستگاه‌های مطالعه در سراسر کشور و یا به یکی از کتابخانه‌های عمومی تحت پوشش نهاد کتابخانه‌های عمومی باز گرداند.

در قسمت پایین هر ایستگاه مطالعه، محلی برای بازگرداندن کتاب‌های مطالعه شده تعبیه شده است؛ که در این محل می‌توانید پیشنهادهای خود را برای اجرای بهتر این طرح ارائه نمایید. انتظار مجریان طرح از مردم فهیم و فرهنگ‌مدار ایران اسلامی، دقت در حفظ و نگهداری و تحویل به موقع کتاب است.

چنانچه علاقه‌مند به نگهداری کتاب‌ها برای خود باشید می‌توانید بابت هر جلد کتاب مبلغ دو هزار تومان به حساب ۱۲۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر نزد بانک تجارت و ملی در کلیه شعب کشور و یا به شماره کارت ملی ۶۵۸۸ ۶۵۸۱ ۹۹۱۱ ۹۹۳۷ و ۶۰۳۷ کارت تجارت ۴۴۹۲ ۹۱۶۶ ۵۳۹۹ ۶۲۷۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر واریز کنید.

خیرین عزیز می‌توانند با تامین هزینه یک یا چند ایستگاه مطالعه در طول یک‌سال و یا تامین منابع آن در راستای تقویت و گسترش طرح، مساعدت لازم را مبذول نمایند. شماره تلفن ۸۸۸۰۲۱۹۱ داخلی ۱۱۱ و ۱۱۳ و آدرس اینترنتی mosharekatha@iranpl.ir و آدرس: تهران، خیابان فلسطین، پایین تر از بلوار کشاورز، کوچه شهید ذاکری، پلاک ۹ واحد مشارکت‌های نهاد، در خدمت پاسخ‌گویی به سوالات این عزیزان خواهد بود.

از آنجا که بعضی از کتاب‌های این طرح در مسابقات فرهنگی کتابخوانی در سطح ملی ارائه می‌شود، می‌توانید از طریق سایت‌های www.booki.ir و www.iranpl.ir اطلاعات تکمیلی را دریافت کنید.

منصور واعظی

دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی

فهرست مطالب

۹	 دیاچه
۱۱	 پیش گفتار
۱۳	 بخش اول: زندگانی سلمان فارسی
۱۵	 فصل اول: سلمان فارسی پیش از اسلام
۱۵	 زادگاه
۱۶	 نام
۱۷	 جایگاه خانوادگی
۱۷	 همسر و فرزندان
۱۹	 از کودکی تا جوانی
۲۱	 آشنایی با مسیحیت
۲۳	 در تنگنای زندان پدر
۲۴	 گریز از خانه
۲۵	 در جست و جوی حقیقت
۲۸	 عموریه
۳۰	 فصل دوم: اسلام آوردن سلمان فارسی
۳۰	 در جست و جوی پیامبر خاتم
۳۱	 دوران بردگی
۳۲	 فروغ وحی
۳۳	 دیدار با محبوب

۳۴	در محضر نور.....
۳۵	آزادی روزبه.....
۳۸	فصل سوم: فعالیت‌های سیاسی سلمان فارسی.....
۳۸	در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
۳۹	الف) جنگ خندق.....
۴۴	ب) جنگ طائف.....
۴۶	پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله
۴۶	الف) حمایت از ولایت.....
۴۹	ب) سرزنش مردم به سبب روی گردانی از علی علیه السلام
۵۱	دوران خلیفه اول.....
۵۲	دوران خلیفه دوم.....
۵۳	الف) جنگ قادسیه.....
۵۳	ب) فتح مداین.....
۵۶	ج) شهرسازی.....
۵۶	د) استانداری مداین.....
۵۷	ه) اثرگذاری بر شیعه شدن ایرانیان در مداین.....
۶۰	فصل چهارم: سیره حکومتی سلمان فارسی در مداین.....
۶۰	۱. ساده‌زیستی.....
۶۳	۲. خدمت به مردم.....
۶۴	۳. کار کردن برای گذران زندگی.....
۶۶	۴. شیوه برخورد با مردم.....
۷۰	فصل پنجم: فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی سلمان فارسی.....
۷۰	۱. ارشاد دیگران.....
۷۱	۲. ترجمه زبان.....
۷۳	۳. ساخت مسجد.....
۷۴	۴. تفسیر قرآن.....
۷۵	۵. تشویق به دانش‌اندوزی.....

فصل ششم: درگذشت سلمان فارسی	۷۶
شرح وفات	۷۶
گریستن در بستر مرگ	۷۷
حضور حضرت علی علیه السلام در مراسم خاک سپاری	۷۷
آرام گاه	۷۹

بخش دوم: ویژگی‌های سلمان فارسی

فصل اول: سلمان فارسی از دیدگاه قرآن

فصل دوم: سلمان فارسی از دیدگاه معصومان علیهم السلام

۱. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله	۹۰
۲. امام علی علیه السلام	۹۵
۳. حضرت زهرا علیه السلام	۹۷
۴. امام سجاد علیه السلام	۹۸
۵. امام باقر علیه السلام	۹۹
۶. امام صادق علیه السلام	۱۰۰
۷. امام کاظم علیه السلام	۱۰۱
۸. امام رضا علیه السلام	۱۰۲
۹. امام جواد علیه السلام	۱۰۲

بخش سوم: در محضر سلمان فارسی

فصل اول: سخنان سلمان فارسی

۱. وضعیت مؤمن در دنیا	۱۰۵
۲. سفارش مهم	۱۰۵
۳. حرص شدید	۱۰۶
۴. آموختن دانش سودمند	۱۰۶
۵. دنیاپرستی	۱۰۶

۱۰۷.....	۶. اهمیت سلام.....
۱۰۷.....	۷. بیماری، کفاره گناهان.....
۱۰۸.....	۸. بهترین لذت.....
۱۰۸.....	۹. سؤال قبر.....
۱۰۹.....	۱۰. تاریکی قیامت.....
۱۰۹.....	۱۱. شش چیز شگفت‌انگیز.....
۱۱۰.....	۱۲. قلب انسان.....
۱۱۱.....	۱۳. توفیق نیافتن برای نماز شب.....
۱۱۱.....	۱۴. فرار از قرآن.....
۱۱۱.....	۱۵. سپاس‌گزاری از خداوند.....
۱۱۲.....	۱۶. عاقبت بخیل.....
۱۱۲.....	۱۷. صرف عمر در راه خدا.....
۱۱۳.....	۱۸. عامل تباهی نیکی‌ها.....
۱۱۳.....	۱۹. کمک به دیگران.....
۱۱۳.....	۲۰. علم همراه با عمل.....
۱۱۳.....	۲۱. فقط سخن حق را بگو.....
۱۱۴.....	۲۲. توکل.....
۱۱۵.....	فصل دوم: داستان‌های شنیدنی از سلمان فارسی.....
۱۱۵.....	۱. امانت ارزشمند.....
۱۱۶.....	۲. دوستی با جوان مؤمن.....
۱۱۷.....	۳. نامه پندآموز.....
۱۱۸.....	۴. آثار نماز.....
۱۱۸.....	۵. ارواح مؤمنان.....
۱۱۹.....	۶. آثار غیبت.....
۱۲۰.....	۷. انفاق در راه خدا ﷺ.....
۱۲۱.....	کتاب‌نامه.....

دیباچه

سلمان فارسی از شخصیت‌های برجسته صدر اسلام و نمونه کامل یک انسان مسلمان است. وی برای شناخت اسلام، رنج سفرهای طولانی، غربت و بردگی را به جان خرید و پس از تشریف به محضر نورانی و پرفیض پیامبر اعظم ﷺ، با همه توان کوشید تا استعداد معنوی خویش را بارور سازد. او توانست در همه جنبه‌های اخلاقی، عرفانی، اجتماعی و سیاسی، به درجه والای معرفت و کمال دست یابد. سلمان، در شناخت و پیروی از خدا و رسول وی چنان پیش رفت که پیامبر اعظم ﷺ درباره او فرمود: «سلمانٌ مِنّا اهل البیت؟ سلمان از ما اهل بیت است».

آشنایی با شخصیت و سیره رفتاری سلمان می‌تواند آثار تربیتی برای جامعه در پی داشته باشد، به‌ویژه آنکه سلمان، یک ایرانی بود و این نکته در ایجاد انگیزه برای الگوبرداری ایرانیان از وی، نقش سازنده‌تری خواهد داشت.

مجموعه حاضر، نگاهی است به زندگانی این شخصیت بزرگ ایرانی و اسلامی که به منظور استفاده در برنامه‌های صدا و سیما تهیه و تدوین شده است. با سپاس فراوان از تلاش پژوهشگر ارجمند، جناب آقای حسین جعفری در تهیه این اثر، آن را توشه راه برنامه‌سازان دل‌سوز و گران‌قدر می‌سازیم.

پیش‌گفتار

زندگی، جاده دراز و پرپیچ و خمی است که انسان‌ها احساس می‌کنند برای پیمودن این مسیر و گذر از فراز و فرودهای آن و نیز یافتن راه درست در هر زمانی، به راهنما و الگوی مناسب و شایسته‌ای نیاز دارند. باید گفت این احساس بی‌جهت نیست و در خور ستایش است، ولی در مرحله نخست، این پرسش برای انسان پیش می‌آید که راهنما و الگوی مناسب باید چه کسی باشد؟

اگر در این مسئله بسیار مهم، نیک بنگریم، پی می‌بریم که پاسخ این پرسش در آموزه‌های دینی ما وجود دارد. خداوند در قرآن کریم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را اسوه نیکویی برای امت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ به تحقیق، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما اسوه نیکویی است». (احزاب: ۲۱)

بنابراین، در درجه اول، رفتار و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، الگوی مناسبی برای جویندگان راه درست زندگی است. در این میان، یاران ویژه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را که مدت‌ها در حضور آنان بوده و از سرچشمه زلال معرفتشان، جرعه جرعه نوشیده‌اند، نباید از نظر دور داشت.

سلمان فارسی در میان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایگاه ممتازی دارد، به گونه‌ای که پیامبر، ایشان را در شمار اهل بیت علیهم السلام خویش برشمرد. همچنین امامان معصوم علیهم السلام، با تعبیرهای ارزشمندی، مقام علمی و معنوی و جنبه‌های گوناگون شخصیت وجودی سلمان را برای مردم بیان کرده و آنان را به درس آموختن از زندگی سراسر معرفت این صحابی بزرگوار فراخوانده‌اند. ما نیز برای درس‌آموزی از زندگی این صحابی ارجمند پیامبر، کوشیده‌ایم زندگی ایشان را ترسیم کنیم. امیدواریم که مطالب این کتاب، مورد استفاده همگان به‌ویژه برنامه‌سازان رسانه ملی قرار گیرد.



بخش اول:

زندگانه سلمان فارسی

فصل اول: سلمان فارسی پیش از اسلام

زادگاه

جی از روستاهای نزدیک *اصفهان*، محل تولد یکی از شخصیت‌های بزرگ و تاریخی اسلام است. شخصیتی که با تحقیق و جست‌وجوی فراوان، مکتب حیات‌بخش اسلام را دریافت و با نیت پاک، آن را پذیرفت و به حضرت محمد ﷺ ایمان آورد. او همچون ستاره‌ای در آسمان دانش، معرفت و تقوای الهی درخشید و سرآمد همگان شد. وی با فروتنی، از رسول اکرم ﷺ پیروی کرد و از محضر ایشان بهره‌های فراوان برد، به گونه‌ای که پیامبر در وصف بزرگی و عظمت روح او فرمود: «او از ما اهل بیت است».

سلمان فارسی با روحی وارسته و پاک و قلبی سرشار از یقین و ایمان، همواره همراه و شاگرد رسول اکرم ﷺ بود. وی در معرفی خود به *عبدالله بن عباس* می‌گوید: «من مردی فارسی (ایرانی) از اهالی روستایی به نام جی در اصفهان هستم».^۱ برخی نیز او را از اهالی *رامهرمز*^۲ یا *شیراز*^۳ دانسته‌اند، ولی با توجه به فراوانی و اهمیت منابعی که سلمان را اهل جی اصفهان معرفی

۱. ابن اسحاق، *سیره النبی*، تحقیق: سهیل زکار، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۸۷.

۲. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق، ج ۲۲، ص ۳۵۵.

کرده‌اند،^۱ می‌توان گفت وی در جی متولد شده و اهل آنجاست. **یاقوت حموی**، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان بزرگ قرن ششم نیز می‌گوید: «سلمان بلافاصله پس از فتح اصفهان توسط سپاه اسلام، به آنجا می‌رود و مدتی در جی می‌ماند و در آنجا مسجدی می‌سازد که تا این روزگار (حموی) بر جای است».^۲

در کتاب‌های تاریخی به تاریخ ولادت سلمان فارسی اشاره‌ای نشده است و تنها با توجه به طول عمر وی که از ۲۵۰ تا ۳۵۰^۳ سال نقل شده است، می‌توان نشانه‌هایی^۴ به دست آورد.

نام

سلمان پیش از آنکه اسلام را بپذیرد و مسلمان شود، نام دیگری داشت. مشهور آن است که نام وی **روزبه** بوده، چنان‌که **شیخ صدوق** می‌گوید: «نام سلمان، روزبه بود».^۵

در روایتی نقل شده است که **پیامبر اکرم ﷺ** پس از اسلام آوردن روزبه، او را در آغوش گرفت و **سلمان** نامید.^۶ کنیه سلمان، پس از پذیرش اسلام، **ابو عبدالله** بود و **سلمان الخیر** نیز می‌گفتند.^۷

۱. ابن هشام، **السيرة النبوية**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ابن کثیر، **السيرة النبوية**، تحقیق: مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ ه. ق، ج ۱، ص ۲۹۶.
۲. یاقوت بن عبدالله حموی، **معجم البلدان**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه. ق، ج ۲، ص ۱۹۶.
۳. **تاریخ بغداد**، ج ۱، ص ۱۶۴؛ سیدمحسن امینی، **اعیان الشیعة**، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ ه. ق، ج ۷، ص ۲۰۸.
۴. شیخ صدوق، **کمال الدین و تمام النعمة**، ترجمه: منصور پهلوان، قم، دارالحديث، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲۸.
۵. **بحار الانوار**، ج ۲۲، ص ۳۵۹.
۶. ابن حجر عسقلانی، **الاصابة**، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۲ ه. ق، ج ۱، ج ۳، ص ۱۴۱؛ جعفر سبحانی، **طبقات الفقهاء**، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۹ ه. ق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ ابن اثیر جزیری، **اسد الغابه فی معرفة الصحابة**، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۲ ه. ق، ج ۲، ج ۲، ص ۳۴۷.



جایگاه خانوادگی

دهقانان در دوره ساسانی، طبقه‌ای از مردم ایران بودند که در اداره محل خویش مقام ویژه‌ای داشتند و از سوی حکومت، رئیس و بزرگ روستا به‌شمار می‌آمدند. آنان، صاحب باغ، زمین‌های کشاورزی و ملک بسیار بودند.^۱ روزه نیز از خانواده‌ای دهقان بود و پدرش، **فروخ بن مهیار** یکی از **دهقانان** روستای جی،^۲ بزرگ قبیله و محل به‌شمار می‌آمد. او کشاورزان بسیاری را در مزرعه‌اش به کار گماشته بود و روزی یک‌بار به آنجا سرکشی می‌کرد.^۳

همسر و فرزندان

سلمان پس از پذیرش اسلام، زنی را از قبیله **بنی‌کنده** به همسری خود برگزید.^۴ حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های **عبدالله**^۵ و **محمد**^۶ و سه دختر بود که یکی از آنها در اصفهان و دو دختر دیگر در مصر می‌زیستند.^۷ در میان نوادگان سلمان نیز شخصیت‌های برجسته علمی و معنوی به چشم می‌خورند که به شماری از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. **ضیاءالدین**: یکی از نواده‌های سلمان، مردی دانشمند به نام ضیاءالدین بود که شرحی بر کتاب **محول وازی** نوشته است. او به سبب لیاقت و

۱. ابن سعد سمعانی، **الانساب**، تحقیق: عبدالله البارودی، بیروت، دارالجنان، ۱۹۸۸ م.، ج ۱، ص ۵۱۶.

۲. **بحارالانوار**، ج ۲۲، ص ۳۶۸.

۳. رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، **سیرت رسول الله**، تصحیح: اصغر مهدوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴. **حلیۃ الاولیاء**، ج ۱، ص ۱۸۶؛ شیخ طوسی، **اختیار معرفة الرجال**، تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۱۷.

۵. **بحارالانوار**، ج ۴۳، ص ۶۶؛ ج ۹۵، ص ۳۷.

۶. سیدعلی خان شیرازی، **الدرجات الرفیعه**، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۸ ه. ق، ص ۲۲۰.

۷. شیخ محمدتقی تستری، **قاموس الرجال**، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۴۰، ج ۴، ص ۴۳۳؛

اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۵۱.



توانایی خویش، در **بخارا**، پایتخت دولت سامانی،^۱ عهده‌دار پیشوایی امور شرعی مردم بود و به سال ۶۲۲ ه. ق، در **هرات**، زندگی را بدرود گفت. ضیاءالدین به جز جنبه علمی و پیشوایی، در شعر نیز مهارت داشت و تخلص او «فارسی» بود.^۲

۲. شمس الدین محمد: معروف به «سوزنی» با لقب **تاج الشعرا** که در آغاز جوانی برای تحصیل دانش به بخارا رفت.^۳

۳. **عبدالفتاح**: محدث قمی نقل می‌کند: «یکی از سال‌هایی که به سفر حج رفته بودم، هنگام بازگشت از مکه، با شخصی با نام عبدالفتاح برخورد کردم. او مردی فاضل و دانشمند بود و می‌گفت: از نواده‌های سلمان فارسی است و تولیت بقعه و آرام‌گاه سلمان در مداین به عهده اوست و آنجا را اداره می‌کند».^۴

۴. شیخ بدرالدین حسن بن علی: محدث بزرگوار، شیخ عباس قمی، می‌نویسد: «حسن بن علی معروف به شیخ بدرالدین که سلسله نسب او با نه واسطه به محمد بن سلمان فارسی می‌رسد، مردی صالح و واعظ و فصیح اللسان بود».^۵

۵. ابواسحاق کازرونی: از نواده‌های دیگر سلمان، عارف معروف قرن پنجم هجری، **ابراهیم بن شهریار**، معروف به **ابواسحاق کازرونی** است. وی

۱. محمد معین، **فرهنگ معین**، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۵، ص ۸۹.

۲. محدث نوری، **نفس الرحمان فی فضائل سلمان**، تحقیق: جواد فیومی، تهران، مؤسسه آفاق، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۷۰.

۳. همان، ص ۵۷۱.

۴. شیخ عباس قمی، **تحفة الاحیاء**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹ ه. ق، ص ۱۳۳.

۵. همان، ص ۱۳۳؛ شیخ منتجب‌الدین علی بن بابویه رازی، **الفهرست**، قم، نشر کتاب‌خانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۶، ص ۵۲.



در مسلمان شدن زردشتیان و مسیحیان بسیاری نقش داشت. او در سال ۴۲۶ هجری در کازرون چشم از جهان فرو بست. هم‌اکنون آرام‌گاه او در آن شهر به زیارت‌گاه تبدیل شده است.^۱

از کودکی تا جوانی

پدر روزبه، به فرزند خود بسیار علاقه داشت. او می‌کوشید تا در محیط آرام خانه، روزبه را با آیین و رسوم زردشت آشنا کند و روح و جان پاک او را با خود همراه سازد. روزبه، کودکی و نوجوانی را در محیط محدود خانه و بدون ارتباط با هم‌سالان خود سپری کرد. پدر روزبه از همان آغاز، آموزه‌های دین زردشت را به فرزندش می‌آموخت تا بدین‌گونه، سنت و روش دودمان خویش را حفظ کند. هرگاه فرصت مناسبی می‌یافت، راه و رسم این آیین را به روزبه می‌آموخت. حتی او را مأمور آتشکده خانگی کرده بود،^۲ ولی این جوان حقیقت‌جو، تسلیم خواسته‌های پدر نمی‌شد.

روزبه، روزها و شب‌ها درباره آیین آتش‌پرستی می‌اندیشید. او نمی‌توانست این آیین را بپذیرد. روزبه با خود می‌گفت: «چگونه ممکن است انسان، آتش بی‌جان را بپرستد و ستایش کند. مقام و منزلت انسان، بالاتر از آتش است. این جهان و تمام اجزای آن خالقی دارد. مگر ممکن است خودبه‌خود به وجودآمده باشد؟ این ستارگان فروزان، درختان و گیاهان زیبا، کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده، گردش شب و روز، روشنایی خورشید و

۱. صدرالسادات کازرونی، *آثارالرضا تاریخ و جغرافیای کازرون*، تهران، نشر کازرونیه، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۱؛ *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵، ص ۱۷۱.
۲. *سیره ابن اسحاق*، ص ۸۷.

ماه، بی دلیل و بی حکمت نیست.» این افکار سبب شد که علاقه روزبه به دین زردشت روز به روز کاهش یابد. او حتی از اندیشه و رفتار پدر و مادرش نیز انتقاد می کرد.

روح جست و جوگر و ناآرام روزبه، همواره در پی کشف حقیقت بود. او از هر فرصتی برای تفکر استفاده می کرد و در پی پاسخی برای پرسش های خود بود. روزبه به هیچ یک از رسوم و خرافه های رایج در روستای خود اعتقاد قلبی نداشت. وی می گوید: «بعضی از اهل روستای جی، اسبان سیاه و سفید را می پرستیدند و من می دانستم که آن باور، اعتبار و ارزشی ندارد».^۱

او نمی توانست ذهن پرشش گر و بی تاب خود را با آیین و رسم زردشتی راضی و آسوده سازد. گرچه او به میل پدرش، در شناخت این آیین و رعایت آداب آن تلاش می کرد و همواره مسئول آتشکده خانگی شان بود تا مبدا خاموش شود،^۲ ولی هرگز از چنین کاری رضایت نداشت. وی در درون و باطن خویش، حقیقت دیگری را می جست؛ حقیقتی که روح مشتاق و تشنه او را سیراب کند و وجودش را از یقین، لبریز سازد. او در واقع، در پی حقیقت ناب و خالصی بود که انسان را به سوی کمال و سعادت حقیقی رهنمون شود. روزبه نمی توانست با کسانی که برای شعله های فروزان آتش، تقدس و احترام قائل بودند، همراهی کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اعتقاد قلبی

سلمان پیش از اسلام می فرماید: «سلمان، مجوس نبود، ولی در ظاهر با

اعتقاد آنان همراه بود و در باطن، ایمان قلبی داشت».^۳



۱. حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۷؛ سیره ابن اسحاق، ص ۸۷.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۷.

آشنایی با مسیحیت

اشاره شد که پدر روزبه، بدون توجه به روح بی‌تاب و تشنه حقیقت‌پسرش، از روی مهر و محبت، او را در خانه خویش نگه می‌داشت و اجازه بیرون رفتن از خانه را به او نمی‌داد. سال‌ها همین‌گونه سپری شد تا اینکه او به روزهای جوانی گام نهاد. پدرش که او را به خواسته و میل خود بزرگ کرده بود، اکنون می‌خواست او را با راه و رسم زندگی و سختی‌های روزگار آشنا سازد. وی با این امید و اندیشه، برای نخستین بار، سرکشی به املاک و زمین‌های کشاورزی خود را به روزبه واگذار کرد. او نیز که از ماندن در خانه به تنگ آمده بود، پیشنهاد پدر را با شور و اشتیاق پذیرفت.

روزبه که سراپا شوق پرواز بود و شور و حال عجیبی داشت، از خانه بیرون رفت. وی مانند پرنده‌ای که از قفس آزاد شده باشد، به سوی کشتزاری پهناور به راه افتاد. با چشمانی اشک‌بار، به آسمان بی‌کرانه نگرست. پرسش‌های پی‌درپی ذهنی، بر عقاید سست و بی‌اعتبار نیاکانش لرزه می‌انداخت. نیرویی از درون، او را به پیش می‌برد و نجوایی، او را به سوی خود می‌خواند. جان پاکش، حقیقتی را می‌خواست که نیافته بود و دلش راهی را می‌جست که ندیده بود. وجودش، گرمای ایمانی را می‌طلبید که از شعله‌های آتشکده‌های پدران و نیاکانش برنمی‌خاست.

روزبه برای نخستین بار، طعم آزادی و لذت اختیار داشتن را می‌چشید. روح تشنه‌اش، اشتیاق شنیدن حرف‌های تازه‌ای را داشت که به ناگاه، صدایی پرطنین، توجه او را به خود جلب کرد. برای لحظه‌ای ایستاد و چشم به اطراف دوخت تا شاید محل صدا را بیابد که ضربه دوم، شدیدتر و



پرطنین‌تر از ضربه اول به صدا در آمد. روح کنجکاو و جست‌وجوگرش، او را به محلی که صدا از آنجا برمی‌خاست، راهنمایی کرد. از رفتن به کشتزار پدر منصرف شد و به سوی کلیسا شتافت. این آغاز راهی بود که بعدها او را در کنار پیامبر بزرگوار اسلام، به مرتبه‌ای از ایمان رساند که هیچ‌کدام از اصحاب تا آن روز به آن دست نیافته بود.^۱

روزبه می‌گوید: «پدرم زمین‌های کشاورزی بسیاری داشت و خود مشغول کار دیگری بود. به من گفت: برو به املاک و مزارع سرکشی کن و این کار تو به طول نینجامد؛ زیرا تو از آن اراضی و آب و درخت مهم‌تری! از خانه بیرون رفتم تا به مزارع پدرم سر بزنم. در راه، کلیسایی را دیدم. صدایی از آنجا می‌آمد. دوست داشتم داخل کلیسا را ببینم. به آنجا رفتم و دیدم که بعضی انجیل می‌خواندند و گروهی دعا و تضرع می‌کردند و تعدادی نیز به نماز (نماز مخصوص خود) مشغول بودند. از حالات و کارهای آنان خوشم آمد، به‌طوری که مزرعه و کار پدر را فراموش کردم. از آنان پرسیدم: دین شما از کیست؟ گفتند: دین عیسی علیه السلام است. باز پرسیدم: اهل این دین کجا بیشترند و اصل و ریشه آن در کجاست. گفتند: در شام. با آنان تا غروب و نزدیک شب مشغول بودم».^۲

نماز، دعا و نیایش مسیحیان کلیسا، روزبه را دگرگون کرد و سخنان آنان در عمق جاننش اثر گذاشت. او با کشیشان کلیسا و مسیحیان سخن گفت و عاشقانه از آنان درباره دین مسیحیت پرسید. روزبه چنان در لذت شنیدن

۱. نک: علی موسوی گرمارودی، *آینه‌داران آفتاب*، تهران، میقات، ۱۳۷۳، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۳۰.
 ۲. نک: *سیره ابن اسحاق*، ص ۸۷؛ *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۲۲۹؛ *ابوالفرج ابن جوزی، صفة الصفة*، تحقیق: محمود فاخوری و محمد رواس قلعه‌جی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ هـ. ق، ج ۴، صص ۵۲۳ و ۵۲۴.



معارف دینی غرق شده بود که سرکشی به زمین‌های کشاورزی پدر را از یاد برد. گفتار مسیحیان، همچون بارانی بر وجود پاک روزبه می‌بارید و روح و جاننش را جلا می‌بخشید. این آشنایی از سویی، آغاز راه خداجویی او و از سوی دیگر، آغاز غربت وی در خانه پدر بود.

در تنگای زندان پدر

در نخستین گفت‌وگوی روزبه با راهب مسیحی، نور ایمان بر قلب پرتپش و حقیقت‌جوی وی تابید و اشتیاق او را در شناخت هرچه بیشتر این آیین، بیشتر کرد. او که در لذت آموختن و کسب معارف و حقایق دین تازه غرق شده بود، شب را تا صبح در کلیسا گذراند و به خانه بازنگشت. پدر و مادرش که از نیامدن روزبه نگران شده بودند، با ناله فراوان، عده‌ای را به جست‌وجوی او فرستادند تا شاید خبری از او به دست آورند.

صبح هنگام، روزبه با کوله‌باری از افکار و پرسش‌های جدید به خانه بازگشت. پدر با دیدن او، اشک در چشمانش حلقه زد و از شدت خوشحالی، سر و صورت روزبه را بوسه باران کرد و او را کنار خود نشاندد. سپس علت تأخیرش را پرسید. روزبه، ماجرای آشنایی خود را با مسیحیان بیان کرد و به پدر گفت که دین آنان بهتر از دین ماست. پدر، با شنیدن سخنان روزبه، کوشید او را از رفتن به کلیسا و ارتباط با مسیحیان بازدارد. پس به او گفت: «دین ما از دین آنان برتر است و در دین آنان خیری نیست.» روزبه که در دین مسیحیت، خداگرایی و یکتاپرستی را دیده بود، در پاسخ پدر گفت: «چنین نیست. آن مردم، خداوند را عبادت می‌کنند، او را



می خوانند و برای او نماز می گزارند. ما آتش را ستایش می کنیم و اگر لحظه ای آن را رها سازیم، خاموش می شود و می میرد».^۱

فروخ بن مهیار با دیدن علاقه فراوان فرزندش به دین مسیحیت، با وجود علاقه فراوان به روزبه، او را به زنجیر اسارت سپرد و در خانه زندانی کرد.^۲

گریز از خانه

روح بی تاب روزبه در جست و جوی حقیقت نابی بود که او را به سرمنزل مقصود برساند. از این رو، در گفت و گوی خود با مسیحیان کلیسا، از آنان درباره سرچشمه این دین، پرسش هایی کرده بود. به او گفته بودند که مرکز دین مسیحیت در شام است. پس از آن روزبه تلاش کرد خود را به شام برساند و روح و جان تشنه اش را در چشمه گوارای آیین مسیحیت سیراب سازد.

روزبه برای رفتن به شام، آرام و قرار نداشت. از این رو، یکی از افراد خانواده را پنهانی نزد مسیحیان فرستاد تا او را از زمان حرکت کاروان های شام آگاه سازد. پس از مدتی، خبر رسید که کاروانی قصد دارد به سوی شام آگاه سازد.^۳ روزبه با شنیدن این خبر، به امید آینده ای روشن، زنجیر از پا گشود و از خانه گریخت. او همراه کاروانیان به سوی شام رفت تا پس از مدت ها حبس و تنهایی، در کمال آزادی و اختیار، دین مسیحیت را بپذیرد و معارف والای آن را بیاموزد.

۱. نک: سیره ابن اسحاق، ص ۸۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲. نک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۹؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳. سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۷؛ البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۳۸۱.



در جست‌وجوی حقیقت

شام

روزبه در جست‌وجوی حقیقت بود. از این‌رو، سختی‌های سفر و دوری از پدر و مادر و خانه را به جان خرید و با نیت پاک و الهی و در کمال صدق و صفا، با دلی سرشار از امید و ایمان به جست‌وجوی حقیقت پرداخت. او به همراه کاروانیان از روستای جی به شام رفت. شام در آن روزگار، موقعیت دینی و معنوی ممتازی داشت. گفته شده است در سواحل مرزهای شام، قبر هزار پیامبر وجود دارد.^۱ وجود معبد‌ها و کلیساها و نیز مزار پیامبران، چهره‌ای معنوی به این سرزمین بخشیده بود.

روزبه نیز در چنین وضعیتی وارد شام شد. پس از ورود به شام، بی‌درنگ، به جست‌وجوی روحانی درجه اول دین مسیح پرداخت. اسقفی را در کلیسایی به او معرفی کردند. روزبه نزد وی رفت و گفت: «من به آیین مسیح عشق و گرایش پیدا کرده‌ام. دوست دارم در این کلیسا به شما خدمت کنم. از شما بیاموزم و با شما نماز بگزارم و عبادت کنم.»^۲ اسقف کلیسا، روزبه را پذیرفت و به او خوش‌آمد گفت.

پس از آن، روزبه در کلیسا خدمت می‌کرد، نماز و دعا می‌خواند و مراسم دینی را به جا می‌آورد. همچنین می‌کوشید معارف دین مسیح را به خوبی بیاموزد. روزبه از رفتار اسقف بسیار ناراحت و دل‌گیر بود؛ زیرا اسقف، فردی ریاکار و متقلب بود و مردم را به صدقه دادن تشویق می‌کرد

۱. ابن منظور، *مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر*، تحقیق: روحیه النحاس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. شمس الدین ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۵ ه. ق، ج ۳، ص ۵۰۷.



تا صدقه‌ها را برای خود جمع کند. مدت‌ها گذشت تا آنکه سرانجام اسقف کلیسا در چنگال مرگ اسیر شد. پس از مرگ اسقف، روزبه، ریاکاری و رفتار ناپسند او را برای مردم نقل کرد. مردم پس از دانستن حقیقت، حتی از دفن کردن جسد او خودداری کردند.^۱

پس از این رویداد، روزبه، اسقف صالحی را برای امور دینی خود انتخاب کرد. او به شدت به پیشوای مسیحی خود عشق می‌ورزید. او می‌گوید: «مرا روزگار با وی خوش بود و در کلیسا خدمت می‌کردم و نزد وی چیز می‌آموختم.»^۲ روزبه از او پرسید: مرا پس از خود به سوی چه کسی راهنمایی می‌کنی؟ اسقف پارسا گفت: «به موصل نزد اسقف آنجا برو و خود را معرفی کن و در خدمت او باش.»^۳ پس از مدتی، این اسقف هم درگذشت.

موصل

پس از درگذشت روحانی مسیحی پارسا و متدین در شام، روزبه به سفارش او به سوی موصل حرکت کرد. برخی تاریخ‌نگاران نوشته‌اند: «روزبه پس از شام، به توصیه راهب آنجا به **انطاکیه** رفت و دو سال را در کلیسای آن سامان سپری کرد. انطاکیه از شهرهای حصاردار در مرز روم بود که تا حلب سه روز فاصله داشت و نزدیک دریای شام و **نهر جیحان** واقع بود. روزبه پس از آن به سفارش راهب انطاکیه، به کلیسای **اسکندریه** سفر کرد و دو سال نیز در آنجا ماند.»^۴

۱. سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۱۹۱؛ سیره ابن اسحاق، ص ۸۹.

۲. سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۱۹۲.

۳. سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۹؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۸۱.

۴. نفس الرحمان، ص ۴۲؛ بحار الانوار، ج ۲۲، صص ۳۵۶ و ۳۵۷.



روزبه پس از مسافرت و ماندگاری در این دو شهر، روانه موصل شد.^۱ او در موصل، به کلیسای مورد نظر رسید و خود را به بزرگ کلیسا معرفی کرد. بزرگ کلیسا نیز با احترام بسیار، او را پذیرا شد. او در آنجا به آموختن معارف، انجام عبادت و خدمت به کلیسا پرداخت، ولی طولی نکشید که آثار مرگ در چهره راهب نمایان شد و شادی روزبه، به غم و اندوه تبدیل شد. روزبه پس از مرگ بزرگ کلیسا، به سفارش او روانه نصیبین شد تا شاید گم شده خویش را در آنجا بیابد.^۲

نصیبین

نصیبین بر سر راه شام، میان موصل و شام قرار داشت و گذرگاه کاروان‌ها بود. این شهر از موصل، کوچک‌تر، ولی دل‌بازتر بود.^۳ روزبه پس از ورود به نصیبین، به جست‌وجوی کلیسا پرداخت و پس از یافتن آن، سراغ روحانی مسیحی کلیسا رفت و خود را معرفی کرد. روحانی کلیسا پس از آشنایی با روزبه، وی را پذیرفت و از او دل‌جویی کرد. روزبه در آنجا به انجام دادن فرایض دینی مشغول شد. وی از پیشوای مسیحی خود در نصیبین چنین به نیکی یاد کرده است: «مدتی بر وی بودم و چیزی بر او می‌خواندم و او نیز مردی پارسا بود و در علم و زهد، راسخ‌قدم بود».^۴

۱. موصل امروزه شهر بزرگی در عراق است که میان دو رود دجله و فرات، نزدیک اربیل در شمال غربی بغداد قرار دارد. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۴، ص ۲۱۸۰۲.

۲. سیر اعلام النبلاء، ص ۵۱۰.

۳. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۴. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۱؛ سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۳.



زمان همچنان سپری می‌شد و روزه در کلیسا هر روز بر دانش خویش می‌افزود و ارتباطش را با معبود یکتا بیشتر می‌کرد. پس از مدتی، با نمایان شدن آثار مرگ در چهره روحانی کلیسا، نگرانی عجیبی وجود روزه را فراگرفت. به همین دلیل، از پیشوای خود راهنمایی خواست. پس به سفارش روحانی کلیسا، با دلی سرشار از امید و ایمان به سوی **عموریه** حرکت کرد.

عموریه

عموریه، یکی از شهرهای روم شرقی بود که اکنون بروسا نامیده می‌شود و معتصم، خلیفه عباسی، این شهر را در سال ۲۲۳ هـ. ق فتح کرد.^۱ روزه پس از ورود به عموریه و یافتن کلیسای شهر، با قلبی سرشار از عشق و محبت، در کلیسا ساکن شد و کوشید بیش از پیش بر آموخته‌های دینی خود بیفزاید. او در عموریه به پرورش گوسفند و گاو نیز مشغول بود^۲ و این موضوع، قوای جسمانی بالای وی را در آن زمان نشان می‌دهد. روزه درباره اقامت خود در عموریه می‌گوید:

چون روحانی کلیسای نصیین وفات یافت، به من وصیت کرد تا به جانب روم و نزد شخصی که مقام والایی داشت، بروم. من به مکانی که آن را عموریه می‌گفتند، رفتم و سرگذشت خود را با وی در میان گذاشتم. مدتی نزد ایشان بودم و در محضر علمی وی تعلم می‌کردم. صاحب عموریه، مردی مجتهد و پارسا بود، به خصوص در علم انجیل نظیر نداشت و نزد مسیحیان فردی مورد اعتماد بود.^۳

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۵۸.

۲. البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۳۸۲.

۳. سیرت رسول الله، ج ۱، ص ۱۹۲.



زمانی که روحانی مسیحی در آستانه مرگ قرار گرفت، روزبه از او نشانی پیشوای جدید خود را پرسید و گفت که به شهرهای گوناگون سفر کرده و در حضور پیشوایان دینی، آموزش‌های فراوان دیده است. اکنون تکلیف او چیست؟ روحانی کلیسا گفت:

روزبه، فرزندم! غمگین مباش و بعد از من جست‌وجو نکن و سراغ کسی نرو. من به تو، ظهور پیامبر خاتم را در آینده نزدیک مژده می‌دهم. از مکه، جایی که درختان خرما بسیار می‌روید، پیامبر عالی‌مقام، امین و درست‌کار، خداشناس و خوش‌اخلاق، از طایفه عرب به رهبری انسان‌ها برگزیده خواهد شد که بر اساس آیین توحیدی ابراهیم سخن می‌گوید و برای همه جهانیان، پیشوای شایسته‌ای خواهد بود. بنابراین، هر چه زودتر او را پیدا کن و در خدمتش باش و لحظه‌ای از او جدا مشو. فرزندم! برای اینکه در یافتن پیامبر خاتم دچار اشتباه نشوی، بدان که آن پیامبر نشانه‌هایی دارد: میان دو کتف آن پیامبر، مهری از علامت‌های پیامبری است. از صدقه استفاده نمی‌کند، ولی هدیه را می‌پذیرد.^۱

با شنیدن این سخنان، نور امید و یقین، دل حقیقت‌جوی روزبه را روشنایی بخشید. گویا پس از سال‌ها جست‌وجو، اکنون به نقطه روشنی دست یافته بود.



فصل دوم: اسلام آوردن سلمان فارسی

در جست‌وجوی پیامبر خاتم

روزبه پس از شنیدن سخنان دل‌انگیز و امیدبخش پدر روحانی، در پی راهبر و مراد حقیقی خویش بود. او امیدوار و استوار، با قلبی لبریز از شور و شمع، پس از درگذشت پیشوای خود در عموریه، به سفارش او به جست‌وجوی پیامبر خاتم پرداخت. شوق و اشتیاق دیدار پیامبر خاتم، کاسه صبرش را لبریز کرد. روز و شب در پی یافتن کاروانی بود که به سوی سرزمین حجاز حرکت کند. پس از یافتن کاروان، نزد رئیس قافله رفت و گفت که اگر او را با خود همراه سازند و به حجاز ببرند، شماری از گاو و گوسفندان خود را به آنان خواهد داد. بزرگ کاروان نیز پذیرفت و روزبه با آنان همراه شد.

کاروان به راه افتاد. شور و هیجان روزبه برای دیدار یار، افزون‌تر می‌شد. او در اندرون خود با محبوب و پیشوای خویش این‌گونه سخن می‌گفت: «مولای من! کی شراب گوارای وصال را می‌نوشم تا عطش و تشنگی چندین ساله‌ام فرو نشیند؟ چه زمانی دستان پر عطوفت و مهربانت را لمس خواهم کرد؟ کی می‌شود چشمان منتظرم، به دیدن وجود آسمانی‌ات روشن شود؟ محبوبا! می‌خواهم جان تشنه‌ام را از دریای وجود پاک تو سیراب

سازم. ای دلیل راه مشتاقان و عاشقان و ای عصاره خوبی‌ها! می‌خواهم بر پیشانی‌ات بوسه زنم و خود را فدای راحت کنم. چه کنم که روح و جانم دیگر تاب و تحمل دوری‌ات را ندارد. ای کاش زودتر به حجاز می‌رسیدم و قامت رعنایت را می‌دیدم و دلم تسکین می‌یافت».

روزبه که غرق در گفت‌وگوی شیرین با گم‌شده حقیقی‌اش بود، از دسیسه کاروانیان بی‌خبر ماند. شب فرا رسید. تنها روشنایی ماه، راه باریک بیابان را روشن می‌کرد. کاروان پس از اندکی استراحت و طلوع سپیده صبح، به راه خود ادامه داد تا اینکه به **وادی القری** رسید. آنجا ناحیه‌ای میان شام و مدینه بود و دهکده‌های زیبایی داشت.^۱ کاروانیان بدطینت در آنجا، روزبه را به عنوان برده به مردی **یهودی** فروختند.^۲

دوران بردگی

روزبه که به امید رسیدن به حقیقت و دیدار پیامبر موعود با کاروانیان همراه شد، اکنون در چنگال نیرنگ آنان گرفتار بود. باید گفت مردان خدا از سختی‌های راه، هراسی به دل راه نمی‌دهند و با ایمان به پروردگار، فراز و نشیب‌های روزگار را یکی پس از دیگری سپری می‌کنند تا عاقبت، به هدف الهی خویش دست یابند. روزبه، این مرد حق‌جو و خداخواه، با ایمان و یقین به قدرت پروردگار، به آینده‌ای روشن و درخشان می‌اندیشید؛ آینده‌ای که به دیدار مراد خویش برسد. از این رو، صبر پیشه ساخت. پس از چندی، روزبه به مرد یهودی دیگری از قبیله **بنی‌قریظه** فروخته شد و به همراه او به سوی یثرب حرکت کرد. با ورود به این شهر و دیدن

۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۵، ص ۲۳۰۵۳.

۲. ابن سعد، **الطبقات الکبری**، بیروت، دارالتراث العرب، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۴، ص ۷۸؛ **سیره ابن کثیر**، ج ۱، ص ۳۰۰؛ **البدایة و النهایة**، ج ۲، ص ۳۸۲.



نخلستان‌های آن، اشک شوق در چشمان روزبه موج زد. پس از آن، روزبه در نخلستان اربابش در یثرب سرگرم کار شد.^۱

فروغ وحی

زمانی که روزبه در مدینه می‌زیست، باخبر شد پیامبری در مکه مبعوث شده و به آنجا هجرت کرده است. او شنیده بود که پیامبر در محله قبا زندگی می‌کند. روزبه با شنیدن این خبر برای دیدار با آن وجود آسمانی، لحظه‌شماری می‌کرد و در پی فرصت مناسبی بود تا نزد پیامبر برود، ولی شرایط سخت و دشوار دوران بردگی و نیز موقعیت اجتماعی و ارتباط‌های محدود آن روزگار، به وی امکان نمی‌داد تا بتواند اطلاعات بیشتری درباره پیامبر خاتم به دست آورد.

با توجه به سیر و سلوک معنوی روزبه در کلیساهای شهرهای گوناگون و کسب دانش درباره پیامبر خاتم، شنیدن خبر هجرت پیامبر به یثرب، آتش شوق درونی‌اش را فروزان‌تر کرد و او نه با چشم ظاهر، که با چشم دل، دیدار یار را انتظار می‌کشید. از این رو، به سراغ اربابش رفت و پرسش‌هایی درباره پیامبر مطرح کرد، ولی مرد یهودی، عصبانی شده و او را از خود راند و گفت: «تو یک برده بیش نیستی. با این حرف‌ها کاری نداشته باش.» با شنیدن این سخن، روزبه آهی کشید و نالان و گریان به نخلستان بازگشت و به کار خود مشغول شد.

روزبه درباره این رویداد می‌گوید: «من آن روز (هجرت رسول) اتفاقاً در بنی قریظه بر سر درخت خرما بودم و آن کسی که مرا خریده بود، زیر



درخت نشسته بود. شخصی آمد و به او گفت: امروز کسی از مکه آمده و در قبا منزل کرده است و مردم مدینه دور او جمع شده‌اند و ادعا می‌کنند که وی پیامبر خداست. من در بالای درخت، وقتی این سخن را شنیدم، از شادی نزدیک بود که پایین بیفتم. پس زود خود را به پایین درخت رساندم و به آن شخص گفتم که چه اتفاقی روی داده است و موضوع چیست و آن کسی که از مکه آمده، کیست؟ ارباب با شنیدن این سخنان، مثنی بر من کوبید و گفت: تو را با این حرف‌ها چه کار، برو و به کار خود مشغول باش. من رفتم و به کار خود مشغول شدم».^۱

دیدار با محبوب

روزبه پس از شنیدن خبر ورود پیامبر به مدینه در پی آن بود تا نشانه‌هایی را که راهب مسیحی گفته بود، با او تطبیق دهد. ازاین‌رو، شب هنگام، ظرف خرمایی را برداشت و به سوی محل زندگی پیامبر اکرم ﷺ در محله قبا حرکت کرد. او که سراسر وجودش، شور عشق و شوق دیدار بود، با گام‌های استوار و دلی سرشار از صلابت ایمان و دیدگانی پر از اشک، می‌رفت تا با دیدن جمال دلربای پیامبر، چشمان منتظرش روشن شود و روح بی‌قرارش با «شراب طهور» وصل یار، حیاتی دوباره یابد. او می‌رفت تا نور الهی رسول خاتم در وجود پرتهاپ و ناآرامش بتابد و با نگاه پر مهر پیامبر، نهال عشق را در باغچه دلش آبیاری کند. روزصبه همچنان راه می‌پیمود تا به محله قبا رسید.

یاران گرد پیامبر حلقه زده بودند. وقتی قامت زیبای آن حضرت را دید، دیدگانش غرق نور و سرور شد. برای اینکه نشانه‌های پیامبر خاتم را در



وجود ایشان ببیند، ظرف خرما را با احترام نزد رسول خدا ﷺ برد و گفت: «این صدقه‌ای از سوی من است. آورده‌ام تا شما و همراهانتان از آن میل کنید.» پیامبر ظرف خرما را به یارانش داد و خود از خوردن آن پرهیز کرد. روزبه با دیدن این صحنه، شادمان به سوی خانه حرکت کرد. او با خود می‌گفت: حال که نشانه نخست درست بود، هر چه زودتر باید نشانه دوم را ببازمایم. روز بعد نیز مقداری خرما نزد رسول اکرم ﷺ آورد و گفت: «این تحفه و هدیه را از من بپذیر.» پیامبر با خرسندی آن را پذیرفت و مقداری از آن را خورد. روزبه با اطمینان از درستی این نشانه، خواست تا نشانه سوم را نیز در وجود پیامبر ببیند.

هنگامی که پیامبر در قبرستان بقیع و در تشییع جنازه یکی از یارانش شرکت کرده بود، کوشید تا مهر نبوت را میان دو کتف آن حضرت ببیند. رسول خدا ﷺ که دانست او در پی چیست، ردای خود را کنار زد و روزبه با دیدن مهر نبوت، بر پیشانی مبارک آن حضرت بوسه زد و به شدت گریست. سپس داستان غریبی خود را برای رسول خدا ﷺ و یارانش بیان کرد.^۱ پیامبر نیز او را در آغوش گرفت و «سلمان» نامید.^۲

در محضر نور

سلمان پس از یافتن گم‌شده حقیقی خویش، قلبش از ایمان و یقین لبریز شد. او خود را به پیامبر سپرد و به رسالتش ایمان آورد و مسلمان شد. شهادتین را بر زبان جاری کرد و خود را در مسیر وزش نسیم دل‌انگیز اسلام

۱. همان، ص ۱۹۵؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۵؛ سیره ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۹.



قرار داد. بدین ترتیب، طنین حکمت، معرفت، بزرگ‌منشی و محبت پیامبر، پی‌درپی، وجودش را آرام می‌کرد.

آزادی روزه

سلمان به پیامبر ایمان آورده بود و از جان و دل آن حضرت را تصدیق می‌کرد، ولی چون برده بود، نمی‌توانست همیشه پیامبر را همراهی کند. ازاین‌رو، پیامبر به سلمان فرمود که با ارباب خود «مکاتبه»^۱ کن تا از بندگی آزاد شوی. هنگامی که سلمان سخن پیامبر را درباره آزادی‌اش شنید، نزد اربابش شتافت و موضوع را با وی در میان نهاد. مرد یهودی گفت: «به شرطی که نخلستانی شامل ۳۰۰ اصل درخت خرما بنا کنی و چهل اوقیه طلا بپردازی، من حاضرم تو را آزاد کنم».

سلمان نزد پیامبر رفت و موضوع قرارداد را به ایشان خبر داد. پس از آن، یاران حضرت به اندازه توانشان در احیای نخلستان به سلمان کمک کردند. پیامبر فرمود: «من نهال‌ها را می‌کارم و غرس می‌کنم». دیگر اصحاب فقط مکان کاشتن نخل‌ها را حفر می‌کردند و پیامبر، نهال‌ها را می‌کاشت. سلمان می‌گوید: «سوگند به کسی که محمد را به پیامبری برگزید، هیچ‌یک از آن نهال‌ها خشک نشد و همه بار دادند».

نخلستان، بخشی از قرارداد سلمان با اربابش بود. سلمان هنوز چهل اوقیه طلا را نپرداخته بود. روزی مردی، قطعه‌ای طلا به اندازه تخم مرغ از

۱. «مکاتبه در فقه اسلامی» به معامله‌ای گفته می‌شود که برای آسانی آزاد شدن بردگان مقرر شده است. این‌گونه که بنده، خود را به قیمت معینی از مولایش می‌خريد و سپس کار می‌کرد و هنگامی که بهای خود را به صاحبش می‌پرداخت، از قید بندگی آزاد می‌شد.

معدن پیدا کرد و پیش پیامبر آورد. رسول اکرم ﷺ سلمان را خواست و آن را به او داد و فرمود: «سلمان این را بگیر و آنچه را از قرارداد مکاتبه مانده است، ادا کن.» سلمان می گوید: «سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، آن قطعه به اندازه چهل اوقیه طلا بود و با آن قرضم را پرداخت کردم.»^۱ بدین گونه، سلمان از قید بندگی رها شد. پس از آن، سلمان همیشه خود را آزاد شده به دست پیامبر معرفی می کرد و می گفت: «رسول الله ﷺ مرا آزاد کرد و سلمان نامید.»^۲

پیامبر اعظم ﷺ برای خریداری سلمان از صاحبش و آزادی او، سندی تنظیم کرد و حضرت علی علیه السلام آن را نوشت و جمعی از اصحاب، آن را امضا کردند. متن سند این گونه بود: «این قرارداد خریداری سلمان به وسیله محمد بن عبدالله، رسول خدا ﷺ از صاحبش، عثمان بن اشل از یهودیان بنی قریظه در برابر کاشتن سیصد نهال خرما و چهل اوقیه طلا است. (که پیامبر این مبلغ را پرداخت کرد) و محمد بن عبدالله، رسول خدا ﷺ از قیمت سلمان فارسی بری الذمه شد. سرپرستی سلمان برای محمد، رسول خدا ﷺ و اهل بیت اوست و هیچ کس حقی بر سلمان ندارد.»^۳

امام علی علیه السلام، حذیفه بن یمان، ابوذر غفاری، مقداد و برخی دیگر از اصحاب، این سند را امضا کردند.

پیامبر خدا ﷺ معمولاً نام های پیش از اسلام افراد را تغییر می داد و نامی مناسب برایشان برمی گزید. به این سبب، روزبه را «سلمان» نامید. گویا پیامبر

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۵؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۵؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۱۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۸؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۰۳.

۳. نفس الرحمان، صص ۲۰ و ۲۱.



با گزینش چنین واژه‌ای برای او، سلامتی و پاکی باورهای او را از گمراهی‌ها و تسلیم وی را در برابر حق بیان می‌کرد.

یکی از جریان‌ها و حوادثی که سلمان نیز در آن حضور داشت، جریان پیمان اخوت بود که به دستور پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله میان مهاجران و انصار برقرار گردید. در این رویداد تاریخی که در سال نخست هجری^۱ رخ داد، سلمان با ابوذر غفاری پیمان برادری بست. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله میان سلمان و ابوذر پیمان برادری برقرار کرد و با ابوذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکند.^۲



۱. نورالدین علی بن احمد سمهودی، *وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۴، ص ۱، ج ۱، ص ۲۶۷.
۲. کافی، ج ۸، ص ۱۶۲؛ *بحار الانوار*، ج ۲۲، ص ۳۴۵.

فصل سوم: فعالیت‌های سیاسی سلمان فارسی

در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

دین اسلام برای زندگی انسان، برنامه کاملی ارائه داده است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله افزون بر دعوت انسان‌ها به اسلام، مأمور بود تا حکومتی دینی بر پایه عدالت تشکیل دهد. به همین دلیل، زمانی که در مکه به تبلیغ و ارشاد مشغول بود، مشرکان مکه، همراهان و پیروانش را به شدت شکنجه می‌دادند، به گونه‌ای که برخی از آنان، زیر این شکنجه‌ها به شهادت رسیدند، ولی حاضر نشدند از دین اسلام دست بردارند. در چنین وضعیتی، پیامبر تصمیم گرفت به سوی یترب هجرت کند تا با برپایی حکومت، با آرامش و اطمینان خاطر، دین خدا را تبلیغ کند و مسلمانان را در لوای اسلام، به صلاح و دوستی و اجرای برنامه‌های الهی فراخواند.

پس از ورود به مدینه و تشکیل حکومت دینی، دشمنان داخلی و در رأس آن، منافقان که در صف مسلمانان نفوذ کرده بودند، برای براندازی این حکومت نوپا، به هر کاری دست می‌زدند. آنان به سرکردگی **عبدالله بن ابی**

با رواج ناامیدی در میان مسلمانان و مخالفت با تصمیم‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله

همواره در مقابل آموزه‌های دین رهایی‌بخش اسلام می‌ایستادند، ولی پیامبر،

تنها و بی‌یاور نبود. یاران وفاداری همچون سلمان فارسی همواره یار و پیرو

رسول اکرم ﷺ بودند. وی با پشتیبانی از رسول الله ﷺ، توطئه‌های منافقان را خنثی می‌کرد. او هنگام جنگ با دشمنان خارجی نیز همواره با جان و دل، در صف مقدم رزمندگان قرار می‌گرفت و از دین خدا و جان پیامبر دفاع می‌کرد.

اکنون به نمونه‌ای از فداکاری‌ها و ابتکارهای نظامی سلمان فارسی در دو جنگ خندق و طائف اشاره می‌کنیم:

الف) جنگ خندق

جنگ خندق که در سال پنجم هجری رخ داد، در میان غزوه‌های پیامبر، موقعیت ویژه‌ای داشت. در این جنگ، یهودیان به مکه رفتند و قبیله قریش را به جنگ با پیامبر، تحریک و هم‌پیمانی خود را با آنان اعلام کردند. آنان با این استدلال که دین مشرکان بهتر از دین پیامبر است، قریش را به جنگ علیه حضرت محمد ﷺ فراخواندند. یهودیان به جز مشرکان قریش، دو قبیله غطفان و بنی‌سلیم را نیز با خود همراه ساختند. نام احزابی که برای جنگ سازمان‌دهی شدند، چنین بود:

۱. قریش و پیروان آنان به فرماندهی ابوسفیان با لشکر چهارهزار نفری؛

۲. بنی‌سلیم به فرماندهی ابوالاعور سلمی با هفتصد نفر؛

۳. بنی‌اسد بن خزیمه به فرماندهی طلحه بن خویلد اسدی؛

۴. بنی‌فزاره به فرماندهی عیینه بن حصن فزاری با هزار شتر؛

۵. بنی‌اشجع به فرماندهی مسعود بن رخیله با چهارصد نفر؛

۶. بنی‌مره بن عوف به فرماندهی حارث بن عوف با چهارصد نفر.



همه آنان در سه لشکر تقسیم شدند و ابوسفیان، فرمانده کل آنان بود.^۱

این جنگ به سبب شرکت قبیله‌های گوناگون، «جنگ احزاب» نیز نام گرفته است. وقتی پیامبر از این توطئه باخبر شد، برای مقابله با دشمن، با یارانش که در حدود هفتصد نفر بودند، به مشورت پرداخت. آنان تصمیم گرفتند در مدینه بمانند و مانع ورود دشمنان به داخل شهر شوند. سلمان گفت: «ای رسول خدا! سپاه اندک ما نمی‌تواند در برابر لشکر بزرگ مشرکان و یهودیان ایستادگی کند.» پیامبر فرمود: «پس چه باید کرد؟» سلمان گفت: «دور شهر خندق حفر کنیم تا میان ما و دشمن مانع ایجاد شود و آنان نتوانند از هر سو به شهر حمله کنند. شیوه ما ایرانیان چنین بود.» در این هنگام، جبرئیل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و پیشنهاد سلمان را تأیید کرد. پیامبر و یارانش نیز آن را پذیرفتند.^۲

رسول اکرم ﷺ دستور کندن خندق را صادر فرمود. هر ده نفر باید چهل ذراع حفر می‌کردند. پیامبر برای رسیدگی به امور شهر مدینه، عبدالله بن مکتوم را جانشین خود قرار داد و با سه هزار نفر^۳ با بیل و کلنگ و وسائل حفاری آن روز، مشغول کندن خندق شدند. سلمان نیز با عمرو بن عوف، حذیفه، نعمان بن مقرن مزنی و شش نفر دیگر از انصار، سخت مشغول کار بودند.^۴

پیامبر گاهی برای برطرف شدن خستگی یارانش، بیت‌هایی را زمزمه می‌کرد. ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر را دیدم که خاک و غبار، صورت و لباس‌های او را پوشانده بود. کلنگ می‌زد و می‌خواند:

۱. ابی الحسن مسعودی، التنبیه و الاشراف، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دار الصاوی، بی‌تا، ص ۲۱۶؛ محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر، صص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۲. نفس الرحمان، ص ۱۴۶.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۱.

۴. نفس الرحمان، ص ۱۴۷؛ علامه طبرسی، مجمع البیان، قم، انتشارات ناصر خسرو، ۱۴۱۸ ه. ق، ج ۲، ص ۷۲۶.



اللَّهُمَّ كَوِّلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا

وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلِّينَا

فَأَنْزِلْ سَكِينَةً عَلَيْنَا

وَبَكِّ الْأَقْدَامَ إِنَّا لَا قَيْنَا^۱

پروردگارا اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم و صدقه و زکات نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم. پس آرامشی بر قلب ما فرود آر و قدم‌های ما را در لحظه‌ای که با دشمنان برخورد می‌کنیم، ثابت نگه دار.

انصار نیز کلنگ می‌زدند و چنین می‌خواندند:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا

عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

ما کسانی هستیم که با پیامبر خدا، محمد ﷺ بیعت کرده‌ایم که تا زنده هستیم، بر جهاد بمانیم.

پیامبر اکرم ﷺ نیز در پاسخ آنان می‌خواند:

اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرَ الْآخِرَةِ

فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ^۲

خدایا، خیری نیست مگر خیر و زندگی آخرت. پس انصار و مهاجران را ببامرز. مسلمانان، هر کدام سرود یا شعری می‌خواندند، ولی سلمان که هنوز زبان عربی را خوب نیاموخته بود و نمی‌توانست شعر بخواند، خاموش و غمگین بود. پیامبر از ناراحتی سلمان باخبر شد و در حق او دعا کرد تا خداوند زبان او را حتی به اندازه گفتن یک شعر توانا سازد. پس از دعای

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۷۱؛ محمد بن عمر واقدی، المغازی، بیروت، نشر اعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۳، ص ۲، ج ۴۴۹.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۷۰؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۱۱۱.



پیامبر، سلمان این اشعار را سرود:
مَالِي لِسَانَا، فَأَقُولُ شَعْرَا

أَسْأَلُ رَبِّي قُوَّةً وَنَصْرَا

عَلَى عَدُوِّي وَعَدُوِّ الطُّهْرَا

مَحَمَّدُ الْمَخْتَارِ، حَازَ الْفَخْرَا

حَتَّى أُنَالَ فِي الْجَنَانِ قَصْرَا

مَعَ كُلِّ حَوْرَاءَ تَحَاكِي الْبَدْرَا^۱

من زبان شعر سرودن ندارم. از پروردگار خویش، نیرو و یاری می‌خواهم تا بر دشمن خود و دشمن پاکی‌ها که محمد ﷺ، برگزیده خدا و مایه افتخار ماست، پیروز گردم و در بهشت به کاخ شکوهمندی راه یابم و با حوریان بهشتی هم‌نشین شوم.

مسلمانان از قبیله‌های گوناگون، با شنیدن این اشعار و دیدن تلاش فراوان سلمان که توانایی جسمی وی را نشان می‌داد، می‌کوشیدند او را به قبیله خود نسبت دهند. انصار فریاد می‌زدند سلمان از ماست و مهاجران نیز او را از خود می‌دانستند، ولی پیامبر با شنیدن این ادعاها فرمود: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۲.

سلمان همچنان در حال کندن خندق بود که ناگهان حادثه شگفت‌آوری روی داد. او به صخره سخت سفید رنگی برخورد کرد که ضربه‌های پی در پی کلنگ، هیچ اثری بر آن نداشت. رسول خدا ﷺ که در نزدیکی سلمان سرگرم کار بود، متوجه شد. کلنگ را از دست سلمان گرفت و بسم الله گفت و ضربه‌ای سخت بر آن سنگ وارد کرد. همانند نوری در شب



۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۸.

۲. الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۹؛ نفس الرحمان، ص ۱۴۵.

ظلمانی، جرقه‌ای از آن به سوی یمن درخشید. آن‌گاه رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و فرمود: «کلیدهای پیروزی بر یمن را به دست آوردم. اکنون من از همین‌جا، درهای صنعا را می‌نگرم.» بعد ضربه دیگری به سنگ وارد کرد و نوری از آن به طرف روم رفت. باز آن حضرت تکبیر گفت و ادامه داد: «اکنون کلیدهای پیروزی بر شام را به دست آوردم. به خدا سوگند! من از همین‌جا، کاخ‌های سرخ آن را می‌بینم.» سپس ضربه سوم را بر سنگ وارد آورد و فرمود: «اکنون کلیدهای فتح فارس به من داده شد.» آن‌گاه تکبیر سر داد و گفت: «به خدا سوگند! من از همین‌جا، کاخ‌های حیره و کسرای مداین را می‌بینم.» سپس گفت: «اکنون جبرئیل به من خبر داد که امت من این پیروزی‌ها را به دست خواهند آورد»^۱.

با شنیدن این سخنان، منافقان، پیامبر را ریشخند کردند و گفتند چگونه پیامبر از یثرب، قصرهای حیره و کسرای مداین را می‌بیند. خداوند در آیات سوره احزاب از جمله آیه ۱۲ در پاسخ آنان فرمود:

وَ إِذِ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا.
(احزاب: ۱۲)

و نیز به یاد آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش، جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.

حفر خندق شش روز به طول انجامید. برای عبور مسلمانان از خندق، هشت گذرگاه قرار داده شد و حفاظت از هر گذرگاه برعهده قبیله‌ای بود. زبیر بن عوام نیز به فرماندهی محافظان این گذرگاه‌ها انتخاب شد. هنگامی که دشمنان به مدینه رسیدند، از آنجا که تا آن



زمان خندق ندیده بودند، با شگفتی گفتند: این حيله‌ای است که عرب هرگز نمی‌دانست.^۱

در این دفاع مقدس، مسلمانان با فداکاری‌های بسیار توانستند با سپاه کم، ولی مقاوم، به فرماندهی رسول اکرم ﷺ و یاری خداوند و نیز ابتکار سلمان در کندن خندق، از دین اسلام در برابر بزرگ‌ترین هجوم «احزاب» کفر و نفاق، پاسداری کنند و به پیروزی بزرگی دست یابند. این جنگ، افزون بر پیروزی حق بر باطل، عرصه ظهور شخصیت کامل سلمان در جنبه‌های عبادی و نظامی بود.

ب) جنگ طائف

سلمان پس از جنگ خندق، بار دیگر در سال هشتم هجری در جنگ طائف، نوآوری دیگری از خود نشان داد و نقش تعیین‌کننده‌ای در این نبرد ایفا کرد.

پس از فتح مکه، در سال هشتم هجری و گسترش اسلام، قبیله هوازن به فرماندهی مالک بن عوف نصری، برای پیش‌گیری از نفوذ اسلام، آماده جنگ با رسول خدا ﷺ شد. پیامبر با دوازده هزار نیرو، از مکه حرکت کرد و دهم شوال سال هشتم هجری، به سرزمین حنین رسید، ولی به تعبیر قرآن، فراوانی سپاه اسلام سبب عجب و غرور^۲ برخی مسلمانان شد. افراد دشمن نیز غافل‌گیرانه از دره‌های پیرامون به سپاه اسلام هجوم آوردند. شماری از مسلمانان به شهادت رسیدند و بسیاری نیز فرار کردند، ولی مقاومت پیامبر

۱. احمد بن ابی‌یعقوب ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۰۹.
۲. توبه: ۲۵ و ۲۶.



اکرم ﷺ و علی بن ابی طالب (ع) و فریادهای عباس بن عبدالمطلب^۱ سبب شد مسلمانان فراری بازگردند و این جنگ با یاری ویژه خداوند پایان یافت. سرانجام لشکر اسلام با اسیر کردن شش هزار نیروی دشمن و به دست آوردن غنیمت‌های فراوان به پیروزی رسید.^۲

پس از این ماجرا، شماری از افراد دشمن به شهر طائف گریختند. براساس برخی گزارش‌ها، آنان در این شهر، مشغول توطئه علیه اسلام بودند. از این رو، رسول اکرم ﷺ تصمیم گرفت در مرحله نخست، آنان را به اسلام، دعوت و در صورت نپذیرفتن، با آنان مقابله کند. آن حضرت در ماه شوال سال هشتم هجرت، به همراه یاران خود از جمله سلمان، روانه طائف شد و با سپاه خویش به نزدیکی حصار بلند آن شهر رسید، ولی به علت موضع‌گیری افراد دشمن در برج‌های بلند شهر، تعدادی از یاران آن حضرت در تیرباران دشمن به شهادت رسیدند.

سپاه اسلام، شهر طائف را هجده تا بیست روز در محاصره قرار داد.^۳ جنگ سختی در گرفت و طائفیان از بالای بام‌ها و برج‌ها با تیر و سنگ و پاره‌های آهن به سپاه پیامبر حمله می‌کردند. در نتیجه، رسول خدا ﷺ با یارانش به مشورت پرداخت و با پیشنهاد سلمان، سپاه اسلام برای اولین بار از منجنیق استفاده کرد. تاریخ‌نگاران در این باره چنین نوشته‌اند: «رسول خدا ﷺ برای حل این مشکل، از یاران نظرخواهی کرد و سلمان فارسی گفت: عقیده من این است که «منجنیق» نصب کنیم. ما در سرزمین فارس،

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۵۰.

۲. همان.

۳. میرزا خلیل کمره‌ای، فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، تهران، چاپ‌خانه اسلامی، ۱۳۵۱، ص ۱۰۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۶۶.



بر حصارها منجنیق می گذاشتیم و به این وسیله، پیروز می شدیم. اگر این وسیله نباشد، مدت محاصره طولانی خواهد شد. آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد منجنیق بسازند و با این کار، این جنگ با پیروزی نیروی مسلمانان به پایان رسید.^۱

پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

سلمان همان گونه که در زمان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در همه مسائل اجتماعی و سیاسی، حضوری جدی و مؤثر داشت، پس از رحلت آن حضرت نیز نقش فعال خود را در سطح جامعه از دست نداد. ایشان در حمایت از ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام، رنج های فراوانی متحمل شد. مجموعه فعالیت های سلمان را در این دوران از دو نظر بررسی می کنیم:

الف) حمایت از ولایت

منظور از ولایت، شناخت، معرفت و محبتی است که پیروی انسان را از امام برحق در پی دارد. ولایت، پذیرش و اعتقاد به رهبری امیرمؤمنان علی علیه السلام و امامان شیعه است. سلمان درباره حضرت علی علیه السلام، عقیده و معرفت ویژه ای داشت. به مقام بلند و والای حضرت ارج می نهاد و ایشان را امام و خلیفه پیامبر و وارث علوم پیامبران می دانست.^۲

او یکی از نخستین دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر بود. در حقیقت، نقطه ثقل تشیع در آن زمان، سلمان، ابوذر،



۱. همان؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۶۸.

۲. جواد محدثی، سلمان فارسی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۴، صص ۱۷ و ۱۸.

مقداد و عمار بودند که به **ارکان اربعه** شهرت داشتند و سلمان، چهره برتر

در میان آنان بود.^۱

علامه امینی در کتاب **ارزشمند الغدير**، از وی به عنوان صحابه بزرگ شیعی نام برده است.^۲ سلمان از جمله هزاران نفری بود که به همراه رسول گرامی اسلام در **حجۃ الوداع** شرکت کرد و ماجرای غدیر خم و سخنان تاریخی ایشان را شنید و برای دیگران بازگفت.

هنگامی که پیامبر در روز غدیر فرمود: «**مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**»، سلمان پرسید: ای رسول خدا! ولایت چگونه است؟ حضرت فرمود: «ولایتی که مثل ولایت من باشد؛ همان گونه که من نسبت به افراد از خود آنان برترم، علی هم برای ایشان برتر از خودشان است».^۳

پس از این واقعه، سلمان فارسی آشکارا از علی علیه السلام حمایت می کرد. خود او می گوید: «ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم که خیرخواه و دل سوز مسلمانان باشیم و نیز حمایت از امامت علی علیه السلام و پیروی از او را به عهده گیریم».^۴

هنگام رحلت پیامبر، آن گاه که عده ای در سقیفه برای جانشینی آن حضرت تصمیم می گرفتند، وی به همراه علی علیه السلام و دیگر یاران نزدیکش، به کفن و دفن پیامبر مشغول بودند. سلمان، سفارش های پیامبر را درباره علی علیه السلام در ذهن خود مرور می کرد. او با هر سلامی به مولایش علی علیه السلام، پیمان خود را با او محکم تر می ساخت، ولی دریغا که گروهی در سقیفه،

۱. **اختصاص**، ص ۱۲؛ **عیان الشیعه**، ج ۷، ص ۲۸۳.

۲. **الغدير**، ج ۳، ص ۳۲۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴. **الدرجات الرفیعه**، ص ۲۱۳؛ **فتاوی صحابی کبیر: سلمان فارسی**، ص ۱۰۴.



رهنمودهای پیامبر درباره جانشینی علی علیه السلام را به فراموشی سپردند. سلمان نمی‌توانست در برابر این جریان سکوت کند و بارها به مناسبت‌های گوناگون، حمایت خود را از علی علیه السلام بیان کرد.

اندکی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نزدیک به چهل نفر از مهاجران و انصار نزد علی علیه السلام آمدند و به خدا سوگند یاد کردند که تو لایق‌ترین مردم و نزدیک‌ترین فرد به پیامبر هستی. می‌خواهیم با تو بیعت کنیم و جانمان را فدا سازیم و کسی را در اطاعت بر تو مقدم نمی‌داریم. علی علیه السلام گفت: اگر راست می‌گویید، فردا با سر تراشیده نزد من بیایید. تنها سه نفر؛ یعنی سلمان، مقداد و ابوذر، موی سر خود را تراشیدند و عمار نیز چندی بعد، با سر تراشیده آمد. گروه چهل نفره، بار دوم نیز آمدند و سوگند یاد کردند که می‌خواهند بیعت کنند و دوباره قرار شد که روز بعد با موی تراشیده بیایند و باز جز آن چهار تن، کس دیگری نیامد. علی علیه السلام خطاب به آنان گفت: «شما در تراشیدن موی سر از من پیروی نمی‌کنید. چگونه در جنگ با کوه‌های آهنین از من اطاعت خواهید کرد؟! بازگردید که نیازی به شما نیست».^۱

سلمان فارسی، عاشق امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در حمایت از او، از فدا کردن جان خویش هم دریغ نمی‌کرد. وی احادیثی را که از رسول گرامی اسلام درباره برتری‌های حضرت علی علیه السلام شنیده بود، برای اصحاب بازگو می‌کرد.^۲ افزون بر آن، ویژگی‌های ممتاز حضرت را برمی‌شمرد. گروهی نزد او آمدند و درباره برتری امام علی علیه السلام پرسیدند. سلمان وفادار نیز با خواندن اشعاری چنین گفت:

گمان نمی‌کنم این مقام از میان خاندان هاشم به کسی جز ابوالحسن



علی علیه السلام برسد. آیا علی علیه السلام نخستین کسی نیست که به سوی قبله نماز خواند؟ او از همه به احکام و آداب دین داناتر است. در میان مردم، کسی نیست که همچون او همه خوبی‌ها در او جمع شود و همه فضیلت‌ها و کمال‌های انسانی را دارا باشد.^۱

سلمان در صراط مستقیم علی علیه السلام راه می‌پیمود. او راز سکوت علی علیه السلام را دریافته بود و به خوبی می‌دانست که باید همچون امامش، صبور باشد؛ زیرا اسلام، نهال نوپایی بود که هر تندبادی می‌توانست آن را نابود کند. روزی که علی علیه السلام را برای بیعت با خلیفه اول می‌بردند، ابوذر، دستانش را بر روی هم زد. مقدار گفت: «اگر علی می‌خواست، خداوند را می‌خواند.» سلمان گفت: «مَوْلای اَعْلَمُ بِمَا هُوَ فِيهِ؛ مولای من نسبت به وضعیت و شرایط موجود، آگاه‌تر است.»^۲

ب) سرزنش مردم به سبب روی گردانی از علی علیه السلام

سلمان فارسی پس از وفات پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، مردم و حتی بزرگان را به سبب روی گردانی از علی علیه السلام سرزنش می‌کرد. این صحابی بزرگ، خطاب به خلیفه اول چنین گفت:

کردید و نکردید و ندانید چه کردید.^۳ ای ابوبکر! هنگامی که برای تو جریانی پیش آید که حکم آن را ندانی، به چه چیز تکیه خواهی کرد؟ هنگامی که از تو پرسشی می‌شود که آن را نمی‌دانی، به چه کسی پناه خواهی برد؟ چه عذری داری که خود را بر داناتر از خود و نزدیک‌ترین افراد به پیامبر و عالم به تأویل کتاب خدا و سنت پیامبر مقدم می‌داری؟ کسی که پیامبر، او را در زمان حیاتش مقدم داشته و هنگام وفاتش درباره او

۱. نفس الرحمان، ص ۵۴۵.

۲. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۷؛ اختیار معرفة الرجال رجال کشی، ص ۸.

۳. سلمان فارسی این جمله‌ها را به فارسی ادا کرده است.



به شما سفارش کرده است. شما کسانی هستید که فرمان پیامبر را فراموش کردید و وصیت او را از یاد بردید و با وعده او مخالفت کردید.^۱

سلمان خطاب به مردم نیز گفت:

شما با پیرمردی بیعت کردید، ولی درباره اهل بیت پیامبر به خطا رفتید. در صورتی که اگر اهل بیت را برمی گزیدید، اختلافی در میان شما به وجود نمی آمد و روزگار پر نعمتی داشتید.^۲

روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام سوار بر اسب از نزدیک سلمان گذشت که با جمعی نشسته بود. سلمان به جمعیت رو کرد و گفت:

چرا بر نمی خیزید تا دامن آن حضرت را بگیرید و از وی مسئله پرسید؟ سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، کسی جز او شما را به سنت پیامبر آگاه نمی سازد. او یگانه عالم ربّانی روی زمین و تنها تکیه گاه و مرجع آرام بخش است. با از دست دادن وی، دانش را گم می کنید. آن گاه گمراهی ها و فساد در میان شما آشکار خواهد شد.^۳

در بخش دیگری از تاریخ زندگی سلمان می خوانیم که او در سومین روز رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای مردم (در مسجد) سخنرانی کرد و فرمود:

ای مردم! سخنم را بشنوید، سپس درباره آن بیندیشید. آگاه باشید که علم بسیار به من داده شد که اگر همه آن را که درباره فضایل امیرمؤمنان علی علیه السلام است، باز گو کنم، عده ای از شما به سبب نداشتن ظرفیت و درک آن خواهید گفت سلمان دیوانه شده است و گروه دیگری خواهید گفت خدا قاتل سلمان را بیمارزد. ای مردم! سرنوشت شومی در کمین شماست. بدانید که علی علیه السلام از پیشامدها و حوادث آینده آگاهی دارد. او میراث دار مقام هدایت است و مانند هارون نسبت به موسی علیه السلام است. پیامبر به او

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۳؛ احتجاج، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۹.

۳. امالی شیخ مفید، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۱.



فرمود: «أَنْتَ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي، وَأَنْتَ بِمَنْزِلَةِ

هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ تو وصی من در میان خاندانم هستی و جانشین من در

میان امتم. نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است».

ای مردم! شما همان روش بنی اسرائیل را انتخاب کرده و حق را رها

ساخته‌اید. با اینکه می‌دانید، ولی خود را به نادانی می‌زنید... سوگند به

خداوندی که جان سلمان در اختیار اوست، اگر شما علی علیه السلام را به رهبری

برمی‌گزیدید، مواهب الهی از هر سو بر شما سرازیر می‌شد. زمین و زمان،

آسمان و دریا به اختیار شما درمی‌آمد. فرایض الهی برقرار می‌شد و وحدت

در اجرای احکام الهی فراهم می‌گردید... بر شما باد که به اهل بیت پیامبر

پیوندید؛ زیرا آنان، پیش‌گامان و راهنمای شما در قیامت، به سوی بهشت

خواهند بود. بر شما باد به پیروی امیرمؤمنان علی علیه السلام! به خدا سوگند، ما به

عنوان امیر و ولی مؤمنان بر علی علیه السلام سلام کردیم.

ای قوم چرا بی‌راهه می‌روید؟ مقام ارجمند او را شناختید، ولی به مقام او

حسادت ورزیدید، چنان‌که قایل به مقام هابیل حسد کرد و او را کشت و

کافرانی از امت موسی علیه السلام از آیین او روگردان شدند. ماجرای این امت نیز

همانند امت موسی است. به کجا می‌روید؟

آگاه باشید من وظیفه‌ام را انجام دادم و تسلیم فرمان پیامبرم شدم و از مولایم

که رهبر همه مرد و زن باایمان است، پیروی کردم که او، علی علیه السلام،

امیرمؤمنان، سرور اوصیا و از پیش‌گامان برجسته راه حق است. او امام

راست‌گویان، شهیدان و صالحان است.^۱

دوران خلیفه اول

سلمان در زمان خلافت ابوبکر، مانند مولایش حضرت علی علیه السلام،

خاموش و ساکت بود، ولی همواره تلاش می‌کرد تا با سخنان



حکیمانه خویش، نقش ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را در جامعه پررنگ کند و مردم را به سوی آن حضرت رهنمون سازد. او در آن زمان، علی علیه السلام را اسلام مجسم و نمودار حق و حقیقت معرفی می‌کرد و در هر فرصتی، با بیان دانش و تدبیر، علم و حکمت و تقوای آن حضرت می‌کوشید ارزش‌های جاهلی و قبیله‌ای کنار رود و حکومت در دست صالحان قرار گیرد. برای نمونه، هرگاه گروه‌های گوناگون دانشمندان یهودی و مسیحی، برای بررسی دین اسلام، به مدینه می‌آمدند و پرسش‌هایی درباره این مکتب داشتند و هیچ‌کس توانایی پاسخ‌گویی نداشت، سلمان، آنان را نزد علی علیه السلام می‌برد^۱ و با منبع فیض الهی آشنا می‌کرد.

دوران خلیفه دوم

سلمان در زمان خلیفه دوم برای حفظ اساس اسلام و جلوگیری از انحراف در معارف و عقاید دین و پاسداری از سنت پیامبر، بر حضور خود در جامعه افزود. او با شرکت در جنگ‌ها با عنوان راهنما، جلودار و دعوت‌کننده به اسلام، نقش مؤثری ایفا کرد. وی همچنین با حضور در میان سربازان اسلام، روحیه سلحشوری و امید آنان را بالا می‌برد و بر لزوم برخورد نیکو با طرف مقابل (دشمن) تأکید می‌کرد. سلمان فارسی که سال‌ها در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله درس‌های اخلاقی فراوانی آموخته بود، می‌کوشید تا سربازان را با این نکته‌های درس‌آموز آشنا کند. در ادامه، نمونه‌هایی از حضور وی را پی می‌گیریم.



الف) جنگ قادسیه

قادسیه، شهر کوچکی است در جنوب عراق. در سال چهاردهم هجری، جنگی میان ارتش اسلام و سپاه ساسانی ایران در گرفت که این جنگ را **قادسیه** نامیدند.^۱ در این نبرد، خلیفه دوم، **عمر بن خطاب** درباره ترک شهر مدینه و فرماندهی مستقیم جنگ با حضور در آن شهر و راهنمایی جنگ از راه دور، با امام علی علیه السلام مشورت کرد. آن حضرت، با توجه به احتمال حمله رومیان، صلاح دانست که خلیفه در مدینه بماند و از مرکز اسلام خارج نشود.^۲

نیروهای اسلام در این جنگ به گروه‌های گوناگونی تقسیم شده بودند و دانشمند کهن سال، سلمان فارسی، سرپرستی و هدایت دینی گروه‌ها را برعهده داشت.^۳ جنگ سخت قادسیه با پیروزی سپاه اسلام و کشته شدن **رستم فرخ‌زاد**، فرمانده سپاه ساسانی به پایان رسید.^۴

ب) فتح مداین

مداین، مجموعه‌ای از هفت شهر است که نزدیک **بغداد** قرار دارد.^۵ این منطقه، پایتخت دولت ساسانیان بود و ارتشیان دولت ساسانی که در جنگ قادسیه از سپاه اسلام به سختی شکست خورده و فرماندهان خود را از دست داده بودند، به سوی **مداین** گریختند.^۶ سپاه اسلام نیز در تعقیب آنان

۱. ابوالحسن مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ج ۵، ۲، ص ۶۷۰.
۲. **کامل ابن اثیر**، ج ۳، ص ۸.
۳. همان، ج ۲، ص ۵۱۴.
۴. ابی الحسن بلاذری، **فتوح البلدان**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ هـ. ق، ص ۲۵۸.
۵. **لغت‌نامه دهخدا**، ج ۱۳، ص ۲۰۵۲۷.
۶. **فتوح البلدان**، ص ۲۶۰؛ احمد بن داود دینوری، **الاکابر الطوال**، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات شریف رضی، بی‌تا، ص ۱۲۶.



به سوی مداین حرکت کرد. پس از آن، مسلمانان، در خاک عراق اردو زدند و بیست و هشت ماه در آنجا اقامت کردند.^۱

سپاه اسلام برای ورود به مداین باید از رود دجله می‌گذشت، ولی سپاه ساسانی، هنگام عبور از رود دجله، پل‌های ارتباطی را نابود کرد تا مانع ورود مسلمانان به مداین شود. بدین ترتیب، سربازان مسلمان باید بدون وسیله از دجله عبور می‌کردند و وارد شهر می‌شدند.

سعد وقاص، فرمانده نیروهای اسلام از اینکه با اسب وارد دجله شود، بیمناک بود، ولی سلمان که در جنگ خندق، نوید پیروزی اسلام بر جهان را از رسول خدا ﷺ شنیده بود، به سربازان و از جمله سعد وقاص گفت:

اسلام، دین جدیدی است. به خدا سوگند! دریاها برای شماها رام می‌شود، همان‌گونه که خشکی برای مسلمانان رام شده است. به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، مردم، گروه گروه از آب دجله بیرون می‌آیند، همان‌گونه که دسته دسته به آن وارد می‌شوند.

آب برای مسلمانان آرام شد و آنان به راحتی از آن عبور کردند و کسی در آن غرق نشد. همان‌گونه که سلمان وعده داده بود، سپاهیان به سلامت به ساحل رسیدند.^۲

عبور مسلمانان از دجله، ساسانیان را به وحشت انداخت. با این حال، هنگامی که سپاه اسلام به نخستین شهر از مجموعه مداین رسید، سلمان فارسی همچون رسول خدا ﷺ با ایرانیان سخن گفت و آنان را با صلح و مهربانی، به مکتب حیات‌بخش اسلام دعوت کرد. او چنین سخن گفت:

۱. الاخبار الطوال، ص ۱۲۶.

۲. همان.



من هم ایرانی هستم و شما را دوست می‌دارم و می‌خواهم مهربانی کنم. من شما را به آنچه خیر و صلاح‌تان است، دعوت می‌کنم. اگر مسلمان شدید، برادران ما خواهید بود و در حدود و تکالیف با ما برابرید و اگر در برابر اسلام تسلیم نشدید، باید جزیه بپردازید. در غیر این صورت، ما ناچاریم با شما جنگ کنیم؛ زیرا خداوند آنهایی را که فرمان او را انجام نمی‌دهند، هرگز دوست ندارد.^۱

سلمان سه بار مردم شهر را به اسلام دعوت کرد، ولی آنان ایمان نیاوردند و حاضر به پرداخت جزیه نشدند. مسلمانان نیز ناگزیر با منجیق به قلعه و حصار شهر، حمله و آنجا را تصرف کردند. سپس مردم شهر همگی گریختند.^۲ با سقوط شهر مداین، کاخ کسری | لرزید و یزدگرد، پادشاه ایران به **خلوان گریخت.**^۳

وقتی سربازان اسلام به مرکز مداین وارد شدند، سلمان سه بار مردم مداین را به اسلام فراخواند^۴ که برخلاف انتظار سپاهیان اسلام، مردم فرار کردند و تعداد اندکی که باقی ماندند، تسلیم شدند.^۵ در این هنگام، شأن نزول آیه ۲۶ سوره عمران درباره فتح فارس و روم و کاخ سفیدی را که پیامبر اکرم ﷺ معرفی کرده بود، تحقق یافت.^۶ بدین ترتیب، ایوان مداین و

۱. محمدبن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۸۱۶؛ *حلیۃ الاولیاء*، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابونعیم اصفهانی، *ذکر اخبار اصفهان*، ترجمه: نورالله کسائی، تهران، نشر سروش، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. *کامل ابن اثیر*، ج ۲، ص ۵۱۴.

۳. *فتوح البلدان*، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴. *کامل ابن اثیر*، ج ۲، ص ۵۱۴؛ *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۱۸۱۶.

۵. *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۱۸۱۸.

۶. *مجمع البیان*، ج ۱ و ۲، ص ۷۲۷.



با تدبیر حکیمانه سلمان فارسی بدون جنگ و خونریزی، به دست سپاهیان اسلام فتح شد.

ج) شهرسازی

تصرف مداین، مدت بسیاری به طول انجامید و آب و هوای آنجا با طبیعت اعراب ناسازگار بود. وقتی خلیفه دوم از وضعیت جسمانی ارتش اسلام در مناطق تازه آزاد شده باخبر شد، به سعد وقاص دستور داد تا مکان مناسبی برای سکونت آنان بسازد. سعد، سلمان و حذیفه بن یمان را مأمور کرد تا مکان مناسبی را بیابند که هم به مداین نزدیک باشد و هم از مدینه فاصله چندانی نداشته باشد. سلمان از سوی غرب فرات و حذیفه هم از سوی شرق فرات به جست‌وجو پرداختند و هر دو در محلی که امروزه کوفه نامیده می‌شود، به هم رسیدند. چون آب و هوای آنجا با طبیعت مسلمانان و اعراب سازگار بود، آن مکان را برای ساختن شهر، مناسب تشخیص دادند.^۱

د) استانداری مداین

پس از فتح مداین، در سال شانزده هجری، خلیفه دوم، ابتدا حذیفه بن یمان را که از یاران خوب و باوفای پیامبر و علی (ع) بود، به استانداری مداین گماشت. حذیفه، مرد مجاهدی بود که در جنگ خندق، به همراه پیامبر جنگید.^۲



۱. فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۱۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۸.

پس از مدتی، دوره استانداری به پایان رسید و خلیفه دوم، وی را به مدینه فراخواند؛ زیرا پای‌بندی و عشق او به امام علی علیه السلام، آن قدر زیاد بود که همواره شعار «**عَلَى الْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يَفَارِقُهُ**» علی بر حق است و حق از او جدا نمی‌شود^۱ را همه جا سر می‌داد. به نظر می‌رسد گزارش منافقان به خلیفه دوم، سبب نگرانی وی شد و به همین دلیل، او را از مقام استانداری عزل کرد.

پس از آن، خلیفه دوم، با موافقت امام علی علیه السلام،^۲ فرمان استانداری و حاکمیت مداین را برای سلمان صادر کرد. پذیرش این حکم برای سلمان، سخت بود؛ زیرا او با ناخوشایندی با خلیفه بیعت کرده بود و همیشه حضرت علی علیه السلام را برگزیده مقام خلافت و امامت مسلمانان می‌دانست. با این حال، با نظر مساعد امام علی علیه السلام که ایشان نیز در بسیاری از مسایل، خلفا را یاری می‌کرد، حکم خلیفه دوم را پذیرفت تا به تکلیف الهی خویش بر اساس راهنمایی‌های پیامبر و امام علی علیه السلام عمل کند. سلمان افزون بر معارفی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بود، در طول سال‌های همراهی با امام علی علیه السلام، اصول جامعه‌شناسی و حکومت‌داری را نیز فرا گرفته بود.

۵) اثرگذاری بر شیعه شدن ایرانیان در مداین

رفتار و اخلاق مسلمانان پیروز در مداین و برخورد عادلانه و مهربانگیر

سلمان با ایرانیان سبب شد که آنان رفته‌رفته مسلمان شوند. پس از این



۱. همان، ج ۲۲، ص ۱۱۰.

۲. *الدرجات الرفیعه*، ص ۲۱۵.

مرحله، بذره‌های تشیع در دل ایرانیان پاشیده شد و دیری نپایید که آنان را به

سوی تشیع کشاند.

با فتح مداین و آغاز استانداری سلمان در آن شهر، نخستین تماس ایرانیان با مسلمانان، در مداین و نواحی آن آغاز شد. سلمان حدود بیست سال استاندار مداین بود و پیش و پس از وی، مدتی حذیفه بن یمان، حاکم مداین بود و در زمانی که استاندار نبود، چندی با سکونت در آن شهر، به تبلیغ و ترویج اسلام می‌پرداخت. سلمان و حذیفه، هر دو شیعه امام علی علیه السلام بودند و روش علی‌گونه این دو، در گرایش مردم ایران به تشیع، نقش مهمی داشت.

این دو، حقیقت تشیع را که در دوران پیامبر تأسیس شد و موضوع امامت حضرت علی علیه السلام را که امری الهی و نه سیاسی بود، به روشنی برای مردم تفهیم کردند. روش عملی و تبلیغی آن دو رفته‌رفته خط فکری ناب اسلام را مجسم کرد. وقتی ایرانیان، زندگی، گفتار و کردار سلمان را بررسی می‌کردند، اسلام ناب را در وجود او می‌دیدند. ستایش‌های پیامبر اسلام از سلمان نیز کم و بیش به وسیله دیگر مسلمانان به گوش مردم مداین رسیده بود. آنان می‌دانستند او شیعه و پیرو حقیقی امام علی علیه السلام است. ازاین‌رو، عاشقانه، مذهب تشیع را انتخاب می‌کردند. آنان چنان شیفته سلمان بودند که هرگز تصور نمی‌کردند خط اعتقادی و فکری او در انتخاب تشیع، نادرست باشد. دانشمند معروف عرب، دکتر وردی می‌گوید: «جریان تشیع در مداین به سبب وجود سلمان در آنجا، رونق و گسترش خاصی یافت».

با توجه به اینکه بیشتر مردم مداین و مسافران آن، ایرانی بودند، دیدار

سلمان با آنان سبب شد که نخستین بنای تشیع در این شهر پی‌ریزی شود و

سپس در شهرهای دیگر ایران رواج یابد.



به طور کلی، پارسایی و صداقت پیش‌گامان تشیع و مبارزه‌های فرهنگی و سیاسی آنان، در گسترش تشیع و استحکام پایه‌های آن نقش مؤثری داشت. گم‌شده ایرانیان، اسلام بود که آن را یافتند. آنان با دقت نظر، اسلام محمد ﷺ را که همان اسلام حقیقی و خالص بود، پذیرفتند و برای آشنایی بیشتر به سوی علی علیه السلام که آئینه تمام‌نمای محمد ﷺ بود، گرایش یافتند. به این ترتیب، ایرانیان با یافتن سلمان، علی علیه السلام را یافتند و با یافتن او پیامبر اسلام را.^۱

استاد مرتضی مطهری نیز در این باره می‌نویسد:

حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است: ایرانی، روح خود را با اسلام سازگار دید و گم‌گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند. مردم ایران بیش از هر ملت دیگر به روح و معنی اسلام توجه داشتند. به همین دلیل، توجه ایرانیان به خاندان رسالت از هر ملت دیگر بیشتر بود و تشیع در میان ایرانیان نفوذ بیشتری یافت؛ یعنی ایرانیان، روح اسلام و معنی اسلام را نزد خاندان رسالت یافتند. فقط خاندان رسالت پاسخ‌گوی پرسش‌ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بود. آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید، عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی، قرن‌ها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت. ایرانیان می‌دیدند دسته‌ای که بدون هیچ‌گونه تعصبی، عدل و مساوات اسلامی را اجرا می‌کنند و نسبت به آنها بی‌نهایت حساسیت دارند، خاندان رسالتند. خاندان رسالت، پناه‌گاه عدل اسلامی مخصوصاً از نظر مسلمانان غیر عرب بودند.^۲

۱. محمد محمدی اشتهاردی، *ایرانیان مسلمان در صدر اسلام*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، صدرا، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۴، ص ۱۲۶.



فصل چهارم: سیره حکومتی سلمان فارسی در مداین

۱. ساده‌زیستی

دل نبستن به دنیا، یکی از فضایل روحی و اخلاقی به شمار می‌رود. کسانی به پاداش آخرت یقین دارند که در برابر زیبایی‌ها و شکوه مادیات و جاذبه‌های فریبنده زندگی دنیا مقاومت و به آسانی خود را اسیر لذت‌های زودگذر آن نمی‌سازند.

بزرگان و پیشوایان دین همواره زهد و ساده‌زیستی را در زندگی پیشه خود می‌کردند و از آرایه‌های آن گریزان بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که قرآن کریم، وی را اسوه نیکویی^۱ برای مسلمانان معرفی می‌کند، دنیا را کوچک شمرد و از جان و دل به دنیا پشت کرد و یاد آن را در دلش میراند. آن حضرت دوست داشت زینت‌های دنیا از چشم او دور نگه داشته شود تا از آن لباس‌های فاخر تهیه نسازد یا اقامت در آن را آرزو نکند.^۲

سلمان فارسی نیز سال‌ها شاگرد و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او همواره به سفارش‌های ارزشمند پیامبر عمل می‌کرد و آنها را الگوی زندگی خویش قرار داده بود. سلمان هرگز به دنیا وابسته نشد. در زمان آغاز حکومت

۱. احزاب: ۲۱.

۲. نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، خطبه ۱۰۹، ص ۱۴۷ با تخلص.

مداین، مردم به سبب ذهنیت گذشته‌شان از پادشاهان و حاکمان که کاخ‌های مجلل، لباس‌های فاخر و قدرت و شوکت بسیار داشتند، گمان می‌کردند حاکم جدید با همراهان بسیار و شکوه و جلال فراوان وارد شهر می‌شود. برای مردم مداین باور نکردنی بود که پیرمردی با لباسی ساده و محاسن سفید و سوار بر مرکب و بدون خدمت‌گزار، بتواند شهر باشکوهی همچون مداین را اداره کند. سلمان پس از ورود به مداین، بدون توجه به کاخ پرزرق و برق آن، مغازه‌ای در بازار اجاره کرد^۱ تا به راحتی بتواند به امور مردم رسیدگی کند و مردم نیز به آسانی با او در ارتباط باشند.

سلمان تا مدت‌ها در مداین خانه نداشت و محل سکونت وی همان مغازه یا سایه درختان و دیوارها بود.^۲ روزی، مردی به او گفت: «به من اجازه بده تا خانه‌ای برایت بسازم.» سلمان گفت: «نیازی به آن ندارم.» آن مرد بسیار پافشاری کرد، ولی سلمان نمی‌پذیرفت. سپس مرد به سلمان گفت: «می‌خواهم خانه‌ای برایت بسازم که مورد دلخواه تو باشد، به‌گونه‌ای که اگر بایستی سرت به سقف آن بخورد و اگر پاهایت را دراز کنی، به دیوار آن برسد.» سلمان پذیرفت و او چنین خانه‌ای برای سلمان ساخت.^۳ روزی همین خانه کوچک او آتش گرفت. او قرآن و شمشیرش را برداشت و از آنجا خارج شد و گفت: «سبکباران این‌گونه نجات می‌یابند.»^۴

در خانه سلمان، جز شمشیر و قرآن چیز دیگری نبود. شخصی به خانه او آمد و از دیدن چنین وضعی شگفت‌زده شد و پرسید: «در این خانه چیزی

۱. نفس الرحمان، ص ۱۳۹؛ فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۵۹.

۲. نفس الرحمان، ص ۱۳۹؛ فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۷۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶؛ الاستیعاب، ج ۲، صص ۶۳۵ و ۶۳۶.

۴. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۲۵.



جز شمشیر و قرآن نمی‌یابم.» سلمان گفت: «خانه سخت وحشتناکی در پیش داریم. به زودی زندگی خود را به آنجا می‌بریم».

هرگاه حقوق خود را از بیت‌المال می‌گرفت، فقط مخارج سالیانه‌اش را از آن جدا می‌کرد و بقیه را در راه خدا صدقه می‌داد. فردی به او اعتراض کرد و گفت: «آیا با آن زهدی که داری، رواست این‌گونه عمل کنی، در حالی که نمی‌دانی شاید امروز یا فردا بمیری؟» سلمان در پاسخ گفت: «شما را چه شده است که به بقای من امیدوار نیستید؟ آیا این نادانان نمی‌دانند که هرگاه نفس، روزی کافی نداشته باشد، از صاحب خود سرکشی می‌کند و رام نمی‌شود و آن‌گاه که معیشت خود را به دست آورد، اطمینان می‌یابد».^۱

سلمان لباسی ساده، خشن و پشمین به تن می‌کرد. به او گفتند که جامه‌ای نرم‌تر بپوشد. وی گفت: «من بنده‌ام و لباس بندگان را می‌پوشم».^۲ لباس ساده وی در دوره حکومتش بر مداین که نزدیک به دو دهه به طول انجامید، تغییر چندانی نکرد.^۳ سلمان در آن دوران، به سفارش‌های حضرت علی علیه السلام به دقت عمل می‌کرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به وی فرمود:

پس از یاد خدا و درود، دنیای حرام چونان مار است که پوستی نرم و زهری کشنده دارد. بنابراین، از جاذبه‌های فریبنده آن روی بگردان؛ زیرا زمان کوتاهی در آن خواهی ماند. اندوه آن را از سر بیرون کن؛ زیرا به جدایی و دگرگونی حالات آن یقین داری و آن‌گاه که با دنیا خو گرفته‌ای، بیشتر بترس؛ زیرا دنیا پرست تا به خوش‌گذرانی اطمینان کرد، زود او را به

۱. *فروع کافی*، ج ۵، ص ۶۸؛ *بحار الانوار*، ج ۴۷، ص ۲۳۵؛ *قاموس الرجال*، ج ۴، ص ۴۲۶؛

صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۰.

۲. *مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر*، ج ۱۰، ص ۴۹.

۳. *محجة البیضاء*، ج ۶، ص ۲۵۶.



تلخ کامی کشاند و هرگاه با دنیا انس گرفت و آسوده شد، ناگاه به وحشت دچار می گردد.^۱

پارسایی و ساده زیستی سلمان، الگوی ارزشمندی برای مسئولان و کارگزاران حکومت اسلامی است تا مردم با دیدن آنان احساس آرامش کنند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره فرموده است:

خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان، هم سو کنند تا فقر و نداری، تنگ دست را به هیجان نیاورد و به طغیان و سرکشی نکشاند.^۲

۲. خدمت به مردم

در جامعه اسلامی، مسئولان باید خود را خدمت گزار مردم بدانند و در انجام مسئولیت خویش کوتاهی نکنند. آنان باید تمام تلاش خود را برای رفع نیازمندی های جامعه به کار گیرند تا مردم با خیالی آسوده، در دیگر امور به فعالیت سرگرم باشند. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

خداوند متعال در روی زمین، بندگانی دارد که در مسیر برآورده شدن نیازمندی های مردم، خود را به تکاپو می اندازند. این گروه از بندگان در روز قیامت، آسوده خاطر خواهند بود. آنانی که خود را در برابر مردم، مسئول ندانند و وظایف اجتماعی شان را درست و کامل انجام ندهند، به خسران دنیوی و اخروی دچار می شوند.^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در سخنی ارزشمند، وضعیت این افراد را چنین ترسیم کرده است:

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۸، ص ۴۳۲.

۲. همان، خطبه ۲۰۹.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۷.



هر کس که مسئولیت اداره بخشی از کارهای مسلمانان را عهده‌دار شود و با این حال، خود را از مردم دور بدارد و در حل مشکلات آنان کوتاهی نکند، خداوند در روز قیامت، او را دچار فقر می‌سازد و نیازهای او را برآورده نخواهد کرد تا به سبب کوتاهی در انجام وظیفه کیفر شود.^۱

سلمان در مدت حکومت بر مداین، با حضور و اقامت در بازار آن شهر، بر کسب و کار افراد نظارت داشت و مردم نیز به راحتی می‌توانستند با او گفت‌وگو کنند. او می‌کوشید به دیدار افراد برود؛ به شکایت و مشکلات آنان رسیدگی کند؛ به درد دل آنان گوش فرا دهد و از افراد دل‌جویی کند.^۲

سلمان برای خدمت‌رسانی بیشتر به محرومان و مستمندان به‌ویژه بیماران، گاهی غذایی فراهم می‌کرد، سفره‌ای می‌گسترانید و جذامیان و محرومان را بر سر آن سفره می‌نشاند.^۳ سلمان با این کار خود، به افراد جذامی مهر می‌ورزید. او همواره هم‌نشینی با بینوایان را دوست داشت.

بی‌شک، خدمت‌رسانی و رسیدگی به امور مردم، افزون بر انجام وظیفه، عبادت نیز به شمار می‌رود. حضرت امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «گمان نمی‌کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد».^۴

۳. کار کردن برای گذران زندگی

سلمان فارسی در زمان استانداری مداین، خدمات خود را خالصانه انجام می‌داد و هیچ‌گونه توقعی برای مصرف بیت‌المال نداشت. وی قسمتی از حقوق سالیانه خود را که در حدود پنج هزار درهم بود، به تهی‌دستان و

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۸، ح ۱۴۶۴۵.

۲. فتاویٰ صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۷۷.

۳. نفس الرحمان، ص ۵۵۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۵۰؛ صفه الصفوة، ج ۱۰، ص ۵۴۲.

۴. کلمات قصار امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۲۲۰.



نیازمندان اتفاق می‌کرد.^۱ وی که زنبیل‌بافی را در مدینه از انصار آموخته بود، در مداین نیز با بافتن زنبیل و فروش آنها، بخشی از مخارج پیش‌بینی نشده زندگی خود را تأمین می‌کرد.^۲

گروهی نزد سلمان آمدند و دیدند امیر مداین، سبد می‌بافد. به او گفتند: «چرا چنین می‌کنی؟ تو حاکم هستی و زندگی تو از بیت‌المال تأمین می‌شود.» سلمان گفت: «دوست دارم از بهره کار خود، زندگانی خویش را تأمین کنم.» همچنین او از کسی چیزی نمی‌گرفت و می‌گفت: «روا نمی‌دانم که جز از دست‌رنج کار خود روزی بخورم».^۳

سلمان فارسی که کانون قلبش از حکمت و معرفت الهی آکنده بود، آسایش و راحتی را بر خود نمی‌پسندید و می‌کوشید خود را هم‌ردیف محرومان و زحمت‌کشان جامعه قرار دهد.

روزی شخصی نزد سلمان آمد و او را در حال سبدبافی دید. سلمان هنگام صحبت به او گفت: «با یک درهم، برگ درخت خرما می‌خرم و با آن سبد می‌بافم و به سه درهم می‌فروشم، آن‌گاه یک درهم آن را برای خرید برگ درخت روز بعد کنار می‌گذارم و درهمی را بر گذراندن یک روز خرج می‌کنم و درهم سوم را صدقه می‌دهم».^۴

سلمان در مقام حاکم مداین، با زنبیل‌بافی و سبدبافی می‌خواست شور و نشاط افراد را برای انجام امور اجتماع فراهم آورد و مردم را به کسب و کار حلال تشویق کند.

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۳۵؛ حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۳۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵.

۴. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۹؛ الصفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۴۹.



۴. شیوه برخورد با مردم

پادشاهان گذشته مداین همچون دیگر شاهان تاریخ، بسیار زورگو بودند. این پادشاهان، خوش گذران بودند و از احوال مردم خبر نداشتند. ستم دست‌اندرکاران حکومت، کمترین کار آنان در حق مردم بود، ولی سلمان برخلاف آنان، با پیروی از مقتدایش، رسول اکرم ﷺ و مولایش، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، همواره در کنار مردم بود و با آنان نشست و برخاست می‌کرد.

سلمان آنچنان با فروتنی رفتار می‌کرد که وقتی غریبه‌ای به مداین می‌آمد، او را نمی‌شناخت. روزی مردی از اهالی شام وارد مداین شد. او در حالی که بار کاهی را به دوش داشت و از بردن آن خسته و ناتوان شده بود، با سلمان برخورد کرد و به او گفت: «ای فارس! بار مرا حمل کن.» سلمان بی‌هیچ ناراحتی و با میل و رغبت، بار را برداشت و همراه آن مرد به سوی مقصد حرکت کرد. در مسیر، مردمی که سلمان را می‌شناختند، به او سلام می‌کردند. مرد شامی از احترام و ادب مردم بسیار تعجب کرد و علت را پرسید. مردم گفتند که او سلمان، امیر مداین است. آن مرد که خجالت‌زده شده بود، از سلمان عذرخواهی کرد و خواست بار علف را از او بگیرد، ولی سلمان نپذیرفت. پس از آن، سلمان به مرد شامی گفت: «در حمل این بار سه ویژگی وجود داشت: اول، کبر را از خود دور کردم. دوم، مسلمانی را یاری رساندم و سوم اینکه اگر من این بار را برایت نمی‌آوردم، ممکن بود فردی ضعیف‌تر از من آن را حمل کند».^۱

سلمان از هر فرصتی برای هم‌دردی و یاری‌رسانی به بندگان خدا به‌ویژه محرومان و ضعیفان استفاده می‌کرد. او دوست نداشت که دیگران کارهای



سنگین و دشوار انجام دهند و او در انجام کارها به آنان کمک نکند. روزی سلمان، خادم خود را در پی کاری فرستاد و در نبود او کارهایش را انجام داد. وقتی خادم علت این کار را از او پرسید، گفت: «دوست ندارم دو کار بر یک نفر حمل شود».^۱

همین برخوردهای اسلامی و خلق و خوی الهی و مردم‌داری سلمان بود که او را محبوب دل‌ها کرده بود، به‌گونه‌ای که او بر قلب‌ها حکومت می‌کرد، نه بر تن‌ها.

خلیفه دوم از این رفتارهای سلمان فارسی ناراحت شد و نامه‌ای به او نوشت. افزون بر آن، به وی مأموریت داد که درباره وضع زندگی حذیفه بن یمان، تحقیق کند و گزارش دهد. سلمان در پاسخ این نامه چنین نگاشت:

به نام خدا

از سلمان، آزاد شده پیامبر به عمر بن خطاب

نامه سرزنش‌کننده و ملامت‌بار تو به من رسید. در آن مرا مورد ملامت و سرزنش قرار داده و نوشته بودی که مرا امیر مردم مداین کرده‌ای و دستور داده‌ای درصدد تحقیق از کارها و رفتار حذیفه برآیم و کارهای نیک و بدش را گزارش دهم. در حالی که خداوند در کتاب خود، آنجا که از تجسس و غیبت نهی می‌کند و به پرهیز از بسیاری از گمان‌ها دستور می‌دهد،^۲ مرا از این کار نهی کرده است. بنابراین، در کار حذیفه، با اطاعت از دستور تو، خدا را نافرمانی نمی‌کنم.

اما اینکه از حصیربافی و نان جو خوردن من ایراد گرفته بودی، این چیزی نیست که یک مؤمن، به خاطر آن ملامت شود. سوگند به خدا! نان جو خوردن و حصیر بافتن و از مردم بی‌نیاز بودن و چشم به سفره دیگران

۱. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۴۴۷؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹۰؛ صفه الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۵۴.
۲. حجرات: ۱۲.



ندوختن، نزد خداوند، محبوب‌تر و به تقوا نزدیک‌تر است. من پیامبر خدا ﷺ را دیدم که وقتی نان جویی می‌یافت، می‌خورد و ناراحت هم نبود. اما اینکه از عطا و بخشش و انفاق‌های من نوشته بودی، من برای روز نیاز و تهی‌دستی‌ام (آخرت)، آن را از پیش می‌فرستم. به خدا سوگند! آنچه را دندانم بتواند نرم کند تا از گلو فرو رود، در نظر من فرقی نمی‌کند که نان گندم و مغز گوسفند باشد یا آرد جو.

اما اینکه گفته‌ای با رفتارم، حکومت را ضعیف و خوار کرده و خود را زبون ساختم تا آنجا که اهل مداین از فرمانروایی من بی‌خبرند و مرا همچون پلی برای عبور یا باربری برای حمل بارهایشان قرار داده‌اند و این موجب سستی و خواری حکومت است، پس بدان که خواری، در مسیر اطاعت خدا،

محبوب‌تر از عزت در نافرمانی^۱ خداست. می‌دانی پیامبر خدا ﷺ هم با مردم نزدیک بود و با آنان انس و الفت داشت و در عین حال که پیامبر و زمام‌دار بود، مردم به او بسیار نزدیک بودند. مگر نه اینکه پیامبر اکرم ﷺ غذای ساده می‌خورد و لباس خشن و زبر می‌پوشید و همه طبقات مردم نزد او از «مساوات دینی» برخوردار بودند.

ای عمر! مگر پیامبر نفرموده است که «هر کس سرپرست هفت نفر از مسلمانان شود و عدالت نکند، با خشم خداوند روبه‌رو خواهد شد»^۲. کاش من با این خواری و ضعفی که تو گفته‌ای، از حکومت مداین به سلامت بگذرم. من که از حکومت بر یک شهر ترسانم، حال آن کس که پس از پیامبر خدا ﷺ بر تمام امت حکومت می‌کند، چگونه خواهد بود؟

خداوند فرموده است: «خانه آخرت از آن کسانی است که در روی زمین قصد سرکشی و فساد ندارند و عاقبت برای متقین است»^۱. بدان که حکومت من برای اقامه حدود خدا در میان مردم است و این به راهنمایی یک شخص دانا و آگاه صورت می‌گیرد^۲ و من بر اساس شیوه و روش او عمل می‌کنم...^۳.

۱. قصص: ۸۳.

۲. مقصود، امیرالمؤمنین امام علی (ع) است.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، صص ۳۱۷ - ۳۲۰.



این نامه مفصل، نشان‌دهنده روحیه ویژه و شیوه مردمی سلمان در ایام حاکمیت است که هرگز قدرت و ریاست، او را از مسیر حق‌گرایی دور نکرد و قدرت، مغرورش نساخت. سلمان در سال‌هایی که امیر مداین بود، فراموش نکرد که «عبد» است و «بنده خدا». او چون در حکومت، خدا را در نظر داشت، هرگز از موقعیت امیری برای دنیای خویش ذخیره‌ای نیندوخت.



فصل پنجم: فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی سلمان فارسی

سلمان فارسی با بهره‌گیری از رهنمودهای رسول رحمت، در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه، حضور مؤثری داشت. وی در همه مراحل زندگی، به‌ویژه در دوره استانداری مداین در کنار فعالیت‌های سیاسی و اداره شهر به کارهای فرهنگی نیز می‌پرداخت. در اینجا به چند نمونه از فعالیت‌های این صحابی بزرگ اشاره می‌کنیم:

۱. ارشاد دیگران

اسلام، دین میانه‌روی و اعتدال است؛ چون خدا فرموده است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ...» و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید». (بقره: ۱۴۳)

سلمان فارسی که اسلام را به طور مستقیم از محضر پیامبر اکرم ﷺ آموخته بود، از کوتاهی و زیاده‌روی در رفتارهایش پرهیز می‌کرد و همیشه اعتدال را در کارهایش در نظر می‌گرفت. ایشان، دیگران را که در فعالیت‌های خود از مسیر اعتدال خارج می‌شدند، راهنمایی می‌کرد. روزی شنید که **زید بن صوحان**، به عبادت و شب زنده‌داری مشغول است و روزها روزه می‌گیرد. به خانه او رفت تا از احوال او بپرسد. همسر زید گفت: «در

خانه نیست.» سلمان به او سفارش کرد غذایی درست کند. زید به خانه بازگشت و غذا حاضر شد. سلمان به زید گفت: غذا بخور. پاسخ داد: «روزه‌ام.» سلمان گفت: «غذا بخور که این غذا نقصی به دینت وارد نمی‌کند. بدترین روش‌ها تندروی در دین است. چشمانت بر تو حق دارند که آنها را استراحت بخشی تا بخوابند و بدنت را بر تو حقی است که به آنها استراحت دهی.»^۱

روزی سلمان، به دیدن ابودرداء یکی از صحابه پیامبر رفت، ولی ابودرداء در خانه نبود. سلمان منتظر ماند تا او بیاید. ابودرداء با دیدن سلمان خوشحال شد و برای میهمان عزیزش غذایی فراهم کرد. وقتی سلمان دید ابودرداء در کناری نشسته است و غذا نمی‌خورد، پرسید: «چرا غذا نمی‌خوری؟» گفت: «روزه‌ام.» سلمان او را قسم داد تا با او غذا بخورد و او هم پذیرفت. شب فرارسید. سلمان در خانه ابودرداء ماند. سلمان به استراحت پرداخت و ابودرداء به عبادت برخاست. سلمان مانع عبادتش شد و گفت: «خدا بر تو حقی دارد. بدنت بر تو حقی دارد. خانواده‌ات بر تو حق دارند. باید از عهده تمام حقوق برآیی، نه آنکه تنها حق خدا را ادا کنی و دیگر حقوق را پای‌مال سازی. اکنون بخواب که وقت عبادت نیست.» همین که صبح نزدیک شد، به او گفت: «حالا برای عبادت و نماز برخیز.» ابودرداء ماجرا را برای پیامبر بازگو و حضرت نیز کار سلمان را تأیید کرد.^۲

۲. ترجمه زبان

سلمان فارسی به سبب ایرانی بودن و آشنایی با زبان فارسی، در حوادث زمان پیامبر و پس از آن، با ترجمه کردن زبان فارسی و عربی، حضور فرهنگی خود را در جامعه پررنگ‌تر کرد.



۱. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۲۶ به نقل از: تاریخ بغداد.
۲. صفه الصفوة، ج ۱، ص ۵۳۶؛ محجة البيضاء، ج ۲، صص ۳۷۷ و ۳۷۸.

در سال ششم هجری، پس از صلح حدیبیه که مسلمانان به آرامش نسبی دست یافته بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راستای جهانی کردن تبلیغ دین اسلام، برای پادشاهان کشورهای همسایه از جمله خسرو پرویز، پادشاه ایران، نامه نوشت. هنگامی که نامه پیامبر به خسرو پرویز آماده شد، سلمان گفت: «پادشاهان نامه‌های مهر نشده را نمی‌خوانند.» پس از آن پیامبر فرمود، انگشتی درست کنند که در نگین آن، جمله «محمد رسول الله» حک شود، به گونه‌ای که کلمه «الله» در بالا و کلمه «رسول» در وسط و کلمه «محمد» در سطر پایین باشد.^۱

خسرو پرویز پس از دریافت نامه و پس از پاره کردن آن و نیز اهانت گستاخانه به نوشته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به *بازان*، دست‌نشانده خود در یمن دستور داد دو نفر را برای بررسی و تحقیق درباره محمد صلی الله علیه و آله به حجاز بفرستد. آن دو به مدینه نزد پیامبر آمدند و سلمان، نامه *بازان* را برای آن حضرت ترجمه کرد. پیامبر دستور داد آن دو در خانه سلمان بمانند.^۲ چند روز بعد آن دو به همراه سلمان نزد پیامبر آمدند و گفتند ما بیش از این صبر و تحمل نداریم. دستوری بده تا برویم. سلمان سخن آنان را به عربی بازگرداند. پیامبر نیز فرمود: «کمی صبر کنید.» آن دو گفتند: «خداایگان (پادشاه) ما چنین درنگی را نمی‌پسندد.» سلمان این سخن را نیز برای حضرت ترجمه کرد. آن حضرت فرمود: «به آنان بگو: خدای من، خداایگان شما را از بین برد و شیرویه، پسرش را بر او مسلط کرد و او را بامدادان

۱. احمد بن تاج‌الدین استرآبادی، *آثار احمدی تاریخ زندگی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام*، تهران، قبله، ۱۳۷۴، ص ۲۳۶.

۲. نواده مهلب، پسر محمد پسر شاهی، *مجمعل التواریخ و القصص*، ویرایش: سیف‌الدین نجم‌آبادی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲.



کشت.^۱» سلمان با عشق و علاقه بی‌نهایت و ایمان به راستی و صدق و سخن رسول اکرم ﷺ، این خبر غیبی را برای آنان ترجمه کرد.

۳. ساخت مسجد

مسجد در فرهنگ اسلامی، جایگاه مقدس و ویژه‌ای دارد و از آن به «خانه خدا» یاد شده است. پیامبر اکرم ﷺ در زمان ورود به مدینه، دستور ساختن مسجد قبا را صادر کرد. پس از آن، اداره امور سیاسی و اجتماعی در مسجد صورت می‌گرفت و رسول خدا ﷺ بیشتر سخنان خود را در آنجا برای مردم، بیان و معارف دینی را منتشر می‌کرد. آن حضرت در فضیلت ساختن مسجد فرمود: «هر کس مسجدی بسازد، هر چند به اندازه لانه یک پرنده، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او خواهد ساخت.»^۲ سلمان نیز در راستای عملی کردن سخنان گوهر بار آن حضرت، بی‌درنگ، پس از فتح مداین، کاخ کسری را مسجد قرار داد و در آنجا به نشر و گسترش معارف اسلامی پرداخت.^۳

پس از فتح اصفهان و پیوستن آن به حوزه اسلام نیز به آنجا سفر کرد و مدتی در زادگاه خود (جی) ماند^۴ و مسجدی در آنجا بنا کرد که تا روزگار **یاقوت حموی** (تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان مشهور قرن ششم) باقی بود.^۵

۱. بلعمی، **تاریخ‌نامه طبری**، تصحیح: محمد روشن، تهران، نشر سروش، ۱۳۷۸، ج ۲، ج ۲، صص ۸۲۵ و ۸۲۶.

۲. **میزان الحکمه**، ج ۵، ص ۲۳۹۰.

۳. **فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی**، ص ۱۴۶.

۴. **ذکر تاریخ اصفهان**، ص ۱۷۲.

۵. **معجم البلدان**، ج ۲، ص ۱۹۶.



۴. تفسیر قرآن

قرآن، کتاب وحی و منبع حقایق و معارف الهی است که خداوند پیام‌های خود را در آن به بشر ابلاغ کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آموزش این کتاب آسمانی را بسیار سفارش کرده است. پیامبر در جایی می‌فرماید: بدانید هر کس قرآن بیاموزد و به دیگران نیز آموزش دهد و به آنچه در قرآن آمده است، عمل کند، خود من رهبر و راهنمای او به سوی بهشت هستم.^۱

رهنمودهای پیامبر از یک سو و نیاز تازه مسلمانان مداین به تحول فکری و فرهنگی از سوی دیگر، سلمان را بر آن داشت تا سوره حمد را برای مردم آنجا به فارسی ترجمه کند. آنان که با زبان عربی چندان آشنا نبودند، از کار سلمان استقبال کردند. وی در نخستین مرحله از فعالیت فرهنگی و مذهبی خود در این شهر، سوره پرمحتوای حمد را به زبان فارسی بازگرداند. وی در زمان پیامبر، سوره حمد را به فارسی ترجمه کرده بود.^۲

سلمان افزون بر ترجمه سوره حمد، به تفسیر سوره یوسف عزیرا نیز پرداخت. در این جلسه که در مسجد مداین تشکیل می‌شد، حدود هزار نفر از شهرهای هفت‌گانه مداین در آن شرکت می‌کردند.^۳ دلیل انتخاب این سوره برای تفسیر شاید این بود که در آن، افزون بر داستان شیرین و جالب و عامه‌فهم، معارفی در زمینه مدیریت شهری و کشوری، امانت‌داری و حفظ بیت‌المال، راستی و عفت و تقوا بیان شده است. این سوره، پیروزی و سربلندی و رسیدن به عزت دنیا و آخرت یوسف عزیرا را در پاک‌دامنی وی

۱. محمد محمدی ری‌شهری، *میزان الحکمه*، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، بی‌نا، ۱۳۷۹، چ ۲، ج ۱۰، صص ۴۸۱۴ و ۴۸۱۵.

۲. محمد هادی معرفت، *تاریخ قرآن*، تهران، نشر سمت، ۱۳۷۷، چ ۲، ص ۱۹۶.

۳. *فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی*، ص ۱۴۶؛ *حلیة الاولیاء*، ج ۱، ص ۲۰۳.



می‌داند. در پایان، سرگذشت او را عبرتی برای اندیشمندان و خردورزان برمی‌شمارد.

۵. تشویق به دانش‌اندوزی

به گواهی معصومان علیهم‌السلام، سلمان به علم‌اولین و آخرین، آگاه بود و همواره علوم خود را در اختیار مردم قرار می‌داد. یکی از یاران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم به نام معاذ به شاگردش دستور داده بود تا از سلمان علم بیاموزد.^۱ وی همواره مردم را به آموختن معارف تشویق می‌کرد؛ زیرا می‌دانست که نادانی، سرچشمه همه گمراهی‌هاست و اگر در جامعه‌ای، میزان آگاهی افراد افزایش یابد، به همان اندازه، گمراهی افراد کمتر خواهد بود.

روزی در مداین، سلمان با مردی کنار رودخانه دجله آمد. آن مرد از آب آن آشامید. سلمان به او گفت: «باز هم بیاشام.» او گفت: «سیراب شدم؛ دیگر میل ندارم.» سلمان گفت: «آیا با این مقدار آبی که از آب دجله آشامیدی، چیزی از آن کم شد؟» مرد گفت: «از این آب فراوان، مگر با نوشیدن من چیزی کم می‌شود.» سلمان گفت: «دانش نیز چنین است؛ هر چه از آن بیاموزی، چیزی از آن کم نمی‌شود. بنابراین، تا می‌توانی در آموختن دانش بکوش و از دریای علم بهره‌گیر».^۲



۱. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۶؛ صفه الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۶.

۲. صفه الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۴.

فصل ششم: درگذشت سلمان فارسی

شرح وفات

سلمان فارسی، صحابی بزرگ پیامبر اعظم ﷺ پس از مدت‌ها خدمت در مداین و اداره حکومت آنجا و اثرگذاری معنوی بر مردم آن شهر بزرگ، در اوایل ماه صفر سال ۳۵ هجری، بیمار شد.^۱

جسم او بیمار و رنجور بود، ولی روح ملکوتی و بزرگش، در اوج شادمانی به سر می‌برد؛ زیرا می‌دانست پس از سال‌ها، به سرور خویش خواهد پیوست؛ کسی که سال‌ها در پی یافتن او بود و پس از آن نیز همواره هم‌نشین و هم‌رازش به شمار می‌رفت. یار دیرین رسول خدا ﷺ در بستر بیماری آرمیده بود تا روح بزرگش از قفس تنگ تن آزاد شود. در روزهای بیماری، غیر از دو خدمت‌گزار بزرگوارش که در کنار او بودند، صحابی‌ان، فرماندهان و افراد مشهوری در مداین از او عیادت کردند که از جمله آنان می‌توان به سعید بن سوقه، سعد بن ابی وقاص، سعد بن مالک، عبدالله بن مسعود، عامر بن عبدالله و انس بن مالک اشاره کرد.^۲

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۳۸.

۲. حلیۃ الاولیاء، ج ۱، صص ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۲۰۷.

گریستن در بستر مرگ

سلمان فارسی، کسی که رسول خدا ﷺ درباره او فرموده بود: «بهشت به دیدار سلمان مشتاق‌تر است تا سلمان به بهشت»^۱، در بستر مرگ می‌گریست.

سعد بن ابی وقاص که در مداین از سلمان عیادت کرده است، می‌گوید: «وقتی گریه سلمان را دیدم، علت آن را جویا شدم و گفتم: چرا گریه می‌کنی، در حالی که رسول خدا از تو راضی بود و مژده بهشت به تو داده بود؟ سلمان پاسخ داد: گریه من به سبب ترس از مرگ و جدایی از دنیا نیست، بلکه رسول‌الله ﷺ از ما عهد گرفت و فرمود: باید توشه هر یک از شما از دنیا به اندازه توشه یک فرد مسافر باشد، ولی این اثاثیه‌ها را در کنار من می‌بینی. سعد می‌گوید: به اطراف نگاه کردم، یک تشت لباس‌شویی و یک سپر جنگ و یک کاسه بیشتر نبود»^۲.

حضور حضرت علی علیه السلام در مراسم خاک‌سپاری

مردان خدا، همان‌گونه که پاک می‌زینند، پاک و الهی نیز به ابدیت می‌پیوندند. سلمان، مرد خداخواه و مردم‌دوست در بستر مرگ بود و لحظات آخر زندگانی خود را می‌گذراند. **تقیر**ه، همسر سلمان می‌گوید: «زمان احتضار سلمان نزدیک شد. او در بالاخانه‌ای خوابیده بود که چهار در داشت. مرا صدا زد و گفت: همه درها را باز بگذار. رسول‌الله ﷺ به من خبر داده به هنگام مرگ، میهمانانی به دیدار من می‌آیند و من نمی‌دانم آنان



۱. الدرجات الرفیعه، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۱۹؛ نفس‌الرحمان، صص ۵۵۳ و ۵۵۴؛ صفه الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۳.

از کدام در وارد می‌شوند. من درها را باز گذاشتم. سپس سلمان گفت: کیسه کوچک مشکی را که رسول خدا ﷺ به او هدیه کرده بود، برای او حاضر کنم. وقتی کیسه مشک را آوردم، گفت: آن را خیس کنم و در اطراف او بریزم.^۱

زاذان، خدمت‌کار باوفای سلمان که هنگام رحلت سلمان در کنارش بود، می‌گوید: «هنگامی که سلمان به حال احتضار رسید، به او گفتم: وقتی از دنیا رفتی، چه کسی شما را غسل می‌دهد. سلمان پاسخ داد: همان کسی که پیامبر را غسل داد. گفتم: او امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که اکنون در مدینه است و تو در مداین. سلمان گفت: هنگامی که چانه‌ام را بستی، صدای پای او را می‌شنوی. در بالین سلمان بودم که از دنیا رفت و چانه‌اش را بستم. ناگهان صدای پایی را شنیدم. نزدیک در رفتم. چشمم به جمال نورانی امیرمؤمنان علی علیه السلام افتاد. ایشان پرسید: زاذان، سلمان وفات کرد؟ گفتم: آری.

آن حضرت کنار جنازه سلمان آمد و روپوش از روی سلمان برداشت. سلمان به روی حضرت لب‌خندی زد و علی علیه السلام به او فرمود: خوشا به حالت. هنگامی که به حضور پیامبر رسیدی، به او بگو که از سوی امت تو چه رنج‌هایی به من رسید. آن‌گاه حضرت، بدن سلمان را غسل داد و بر او نماز خواند. تکبیرها را بلند می‌گفت.

دیدم دو نفر نیز به آن حضرت اقتدا کرده‌اند. بعد از نماز پرسیدم: آن دو

نفر چه کسانی بودند؟ حضرت فرمود: یکی **برادرم، جعفر طیار** و دیگری،



۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۵۳؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۹؛ فتاویٰ صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۲۲۳.

حضرت خضس بود و با هر یک از آن، هفتاد صف از فرشتگان بود که در هر صفی هزار هزار فرشته حاضر بودند^۱.

آرام گاه

سلمان پس از بیست سال استانداری مداین در هشتم صفر سال ۳۵ هجری قمری جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۲ مسلمانان مداین در همان زمان، با احترام ویژه، پیکر پاک سلمان را در همان جا به خاک سپردند و همواره به زیارت این مرد بزرگ مشرف می شدند تا اینکه در اوایل قرن سوم هجری که آزادی و آرامش نسبی برای شیعیان به وجود آمده بود و توانستند برای امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام، قبر و بارگاهی برپا کنند، همان زمان نیز آرام گاهی برای سلمان ساختند. اکنون آن بارگاه به نام **شهرک سلمان پاک** معروف است.

احمد بن علی از ادیبان معروف قرن پنجم می نویسد: «قبر سلمان نزدیک ایوان مداین قرار دارد و ساختمانی برای آن تأسیس شده است. خادمی به نگه داری و مدیریت امور آنجا مشغول است. من آن بقعه را دیده و چند بار به زیارت آن رفته ام»^۳.



۱. نفس الرحمان، ص ۶۰۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۵۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶.

۳. الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

بخش دوم:

ویژگی‌های سلمان فارسی

فصل اول: سلمان فارسی از دیدگاه قرآن

در اینجا آیاتی از قرآن مجید را که بر سلمان تطبیق داده شده است،^۱ می‌آوریم:

۱. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ

إِيمَانًا. (انفال: ۲)

مؤمنان، همان کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل‌هایشان بترسد و چون

آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید.

به گفته برخی مفسران، این آیه شریفه درباره امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)،

ابوذر، سلمان و مقداد نازل شده است.^۲

۲. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا. (کهف: ۱۰۷)

بی‌گمان، کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، باغ‌های فردوس

جایگاه پذیرایی آنان است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

۱. در روایات پیشوایان معصوم، برخی آیات قرآن کریم در شأن و مقام والای گروهی از بزرگ‌مردانی است که عمر خود را در راه اسلام و قرآن و تبلیغ و رشد و گسترش آن صرف کرده‌اند که از آن گروه می‌توان به سلمان فارسی، ابوذر غفاری، و مقداد اشاره کرد. البته این روایات از باب تطبیق کلی بر مصداق روشن آن است و به اشخاص و زمان معینی منحصر نمی‌شود.

۲. محمد بن محمدرضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵، ج ۵، ص ۲۸۵.

این آیه درباره سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر نازل شد و خدای عزوجل

برای آنان باغ‌های بهشت فردوس را قرار داده است.^۱

۳. وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ. (زمر: ۱۷ و ۱۸)

به آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را پرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند، مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان هدایت کرده است و اینانند همان خردمندان.

این آیه نیز درباره روح حقیقت‌جویی و ایمان‌خواهی سلمان فارسی است. از دیدگاه برخی از مفسران، سلمان یکی از نمونه‌های برجسته این آیه کریمه است. تلاش پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر او و مسافرت‌های بسیار وی برای یافتن راهنما و شنیدن سخن حق سبب شد تا او را به عنوان مصداق روشن این آیه‌ها معرفی کنند.^۲

۴. وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا. (کهف: ۲۸)

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده‌ات را از آنان برنگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ای و از هوس خود پیروی کرده و اساس کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن.



۱. همان، ج ۸، ص ۱۷۷.

۲. مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۷۷۰؛ الدر المنثور، ج ۷، ص ۲۱۷.

روزی شخصی به نام **عینه بن حصین** نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد. سلمان فارسی نیز آنجا حضور داشت. عینه گفت: ای رسول خدا! هر زمان ما به حضور شما می‌رسیم، این مرد را بیرون کن و از خود دور گردان. هر گاه ما بیرون رفتیم، او وارد شود. پس از سخنان این مرد، آیه یاد شده نازل شد^۱ و پروردگار به پیامبر فرمان داد که مردان پاکی همچون سلمان را از خود دور مگردان. مفسر بزرگ قرآن، **امین الاسلام طبرسی**، از **ابن مسعود** روایت می‌کند که این آیه درباره سلمان، ابوذر، **صهیب رومی**، **عمار یاسر** و برخی تهی‌دستان دیگر از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد.^۲

۵. **أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ.**
(زمر: ۹)

[آیا انسانی که خدا را فقط در حال آسیب و ضرر می‌خواند، بهتر است] یا آن کسی که او را در طول شب و در سجده و قیام اطاعت (خدا) می‌کند و از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟
به گفته برخی همچون **علامه امینی** در **الغدیر**، این آیه درباره **عبدالله بن مسعود**، **عمار یاسر** و **سلمان فارسی** نازل شده است.^۳

۶. **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.** (تین: ۶)
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش بی‌منت خواهند داشت.
امام صادق علیه السلام در روایتی فرمود:

۱. **عبدعلی عروسی حویزی**، **تفسیر نور الثقلین**، تحقیق: **سید علی عاشور**، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ هـ. ق، ج ۱، ص ۴، ص ۲۸۳.

۲. **امین الاسلام طبرسی**، **مجمع البیان**، قم، انتشارات ناصر خسرو، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۵، صص ۷۱۷ و ۷۱۸.

۳. **الغدیر**، ج ۹، ص ۲۲ به نقل از: **تفسیر خازن**.



این مؤمنان (که کارهای شایسته و صالح انجام داده‌اند)، سلمان و مقداد و عمار و ابوذر هستند که به آنان پاداش بی‌منت داده می‌شود.^۱

۷. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ. (عصر: ۳)
انسان دستخوش زیان است، مگر کسانی که به اسلام گرویده‌اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند و همدیگر را به حق و شکیبایی سفارش کرده‌اند.

ابن عباس روایت می‌کند که در این آیه، آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، علی علیه السلام و سلمان فارسی هستند.^۲

۸. وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (توبه: ۱۰۰)

و پیش‌گامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند! این است همان کام‌یابی بزرگ.

در تفسیر **علی بن ابراهیم قمی** آمده است: «اینان نقبا هستند که سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر را شامل می‌شود. آنان که ایمان آوردند و بر ولایت امیرمؤمنان ثابت ماندند».^۳

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید:

آنان که به سخن پاک (قول طیب)؛ یعنی توحید و اخلاص و صراط حمید؛ یعنی علی بن ابی‌طالب هدایت یافتند، حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، عبیده، سلمان فارسی، ابوذر، مقداد و عمار یاسر بودند.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۵؛ نفس‌الرحمان، ص ۱۹۷.

۲. الغدير، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۶۱۳.

۳. تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۵۲۲؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۶.



۹. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ. (محمد: ۲)

و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده است، گرویده‌اند.

فیض کاشانی در تفسیر خود از علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند:

این آیه درباره سلمان فارسی، ابوذر، مقداد و عمار یاسر است. آنان بودند که عهد و پیمان خود را نشکستند و بر ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ثابت ماندند.^۱

۱۰. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ. (قصص: ۵۲)

کسانی که پیش از آن، کتاب (آسمانی) به ایشان داده‌ایم، آنان به (قرآن) می‌گروند. مفسر بزرگوار، علامه طبرسی در **مجمع البیان** می‌نویسد: «این آیه درباره گروهی مانند سلمان فارسی و عبدالله بن سلام نازل شده است.»^۲ همچنین از خود سلمان فارسی چنین نقل شده است که رسول خدا ﷺ به وی بشارت داده که این آیه درباره اوست.^۳

افزون بر شرافت سلمان فارسی در قرآن، از قوم او و مؤمنان نسل‌های آینده‌اش (ایرانیان باایمان) هم در روایت‌های معصومان و هم در آیه‌های قرآن، تمجید شده است. برخی از این آیه‌ها را از این به بعد می‌آوریم.

۱۱. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَهْلَ النَّاسِ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ

قَدِيرًا. (نساء: ۱۳۳)

ای مردم! اگر (خدا) بخواهد، شما را (از میان) می‌برد و دیگران را (پدید) می‌آورد و خدا بر این کار تواناست.

وقتی این آیه شریفه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، حضرت دست خود را

بر پشت سلمان فارسی زد و فرمود:

۱. ملامحسن فیض کاشانی، **تفسیر الصافی**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ هـ. ق، ج ۲، ص ۵۲.

۲. **مجمع البیان**، ج ۸۰۷، ص ۴۰۳؛ **کنز الدقائق**، ج ۱۰، ص ۵۲.

۳. جلال‌الدین سیوطی، **الدر المنثور**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۳ هـ. ق، ج ۶، ص ۴۲۳.



«آن قومی که می‌آیند و در پذیرش اسلام و دعوت حق تعالی از شما اعراب پیشی می‌گیرند، قوم این مردند».^۱

۱۲. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...** (مائده: ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی، خدا گروهی (دیگر) را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان، فروتن و بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.

هنگام نزول این آیه، از پیامبر اعظم ﷺ پرسیدند: «مراد کدام گروه هستند؟» ایشان دست بر شانه سلمان گذاشت و فرمود: «مراد سلمان و قوم او هستند.» سپس افزود: «اگر ایمان آویخته بر ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس به آن دست می‌یابند. خداوند آن مردان را دوست دارد و آنان نیز پروردگار را دوست می‌دارند».^۲

۱۳. **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ التَّوْبَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ.** (انعام: ۸۹)

آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و توبت بدیشان دادیم و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند.

آن هنگام که خداوند این آیه را نازل کرد، از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «این قوم چه کسانی هستند؟» حضرت فرمود: «آنان سلمان و قوم او هستند».^۳

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰؛ ۱۸۷: کنز الدقائق، ج ۳، ص ۵۶۰؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۶۸.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. نفس الرحمان، ص ۱۹۸.



۱۴. وَإِنْ تَتُوبُوا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ. (محمد: ۳۸)

اگر روی برتائید، (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.

وقتی این آیه نازل شد، از پیامبر اکرم ﷺ پرسیدند: «این قوم چه کسانی هستند؟» در آن لحظه، سلمان در کنار پیامبر نشسته بود. حضرت بر شانه وی دست نهاد و فرمود: «آن قوم، سلمان و مردم او هستند که اگر دین در ستاره ثریا هم باشد، بدان دست می‌یابند».^۱

۱۵. وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (جمعه: ۳)

و او خداست آن کسی که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت و نیز بر جماعت‌هایی دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و اوست ارجمند سنجیده کار.

هنگامی که سوره جمعه نازل شد، پیامبر اعظم ﷺ آیه‌های آن را برای مردم می‌خواند تا اینکه به آیه یاد شده رسید. مردی از ایشان پرسید: «این گروه چه کسانی هستند که هنوز به ما نپیوسته‌اند؟» پیامبر دستش را روی سر سلمان قرار داد و فرمود: «سوگند به آن‌که جانم در دست اوست، اگر ایمان در ثریا هم باشد، مردانی مانند این بدان دست می‌یابند».^۲

یادآوری این نکته ضروری است که به گفته بسیاری از مفسران مانند علامه سیدمحمد حسین طباطبایی، این‌گونه روایت‌ها، تطبیق کلی بر مصداق‌های روشن است، نه آنکه تنها مصداق واحد باشد و با از میان رفتن او، حکم کلی آیه قرآن، منسوخ شود.^۳

۱. مجمع البیان، ج ۱۰ و ۹، ص ۱۶۴؛ الدر المنثور، ج ۷، ص ۵۰۶؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۷۶.

۲. مجمع البیان، ج ۱۰ و ۹، ص ۴۲۹؛ کنز الدقائق، ج ۱۳، ص ۲۴۷؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۵۳.

۳. نک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۷.



فصل دوم: سلمان فارسی از دیدگاه معصومان علیهم السلام

سلمان از جمله اصحابی بود که در محضر پربرکت و نورانی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درس‌ها آموخت و کوشید تا به سفارش‌های آن حضرت جامه عمل بپوشاند و نمونه کاملی از یک انسان مسلمان باشد. این صحابی بزرگوار، منزلت والایی نزد پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، علم، ایمان و تقوای سلمان را به شایستگی ستود. روایت‌های بسیاری نیز از امامان معصوم در عظمت شأن و مقام این بزرگ‌مرد ایرانی به چشم می‌خورد. در اینجا به برخی از این روایت‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

الف) سلمان از ما اهل بیت است

سلمان از جمله یاران ویژه پیامبر بود و آن حضرت به مناسبت‌های گوناگون، ویژگی‌های برجسته وی را برای مردم بیان می‌کرد. در جنگ احزاب، انصار و مهاجران هنگام کندن خندق رجزهایی می‌خواندند و هر کدام از گروه‌ها می‌کوشید تا بهتر و بیشتر از دیگران خندق بکند. سلمان فارسی که نیرومندتر از دیگران بود، بهتر از دیگران رجز می‌خواند. به همین سبب، گروه مهاجر و انصار و قبیله‌های گوناگون می‌خواستند سلمان را از خود بدانند و به گروه خویش نسبت دهند تا مایه افتخار آنان باشد، ولی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمله «سَلَمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْاَیْمَةِ» به اختلاف گروه‌ها پایان داد و او را از خود دانست و این سخن منزلت والای این صحابی بزرگ را نشان می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله این عبارت را به مناسبت‌های گوناگون بیان می‌کرد که از آن میان به مورد زیر می‌توان اشاره کرد.

سلمان می‌گوید: «چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد، خدمت آن حضرت رسیدیم. پیامبر به مردم (عیادت‌کنندگان) فرمود: مرا با اهل‌بیت، تنها گذارید. مردم برخاستند و من هم به همراه آنان برخاستم. پیامبر فرمود: بنشین (ای سلمان) تو از ما اهل‌بیت هستی. پس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و آن‌گاه فرمود: درباره عترت و اهل‌بیتم از خدا بترسید؛ زیرا دنیا برای هیچ‌کس پیش از ما دوام نیاورد و برای ما نیز باقی نمی‌ماند و برای هیچ‌کس پس از ما هم نمی‌پاید»^۱.

دست پر محبت پیامبر همواره بر شانه‌های سلمان بود. او محرم اسرار پیامبر به شمار می‌رفت. آن حضرت جزو اهل‌بیت بودن سلمان را تنها به عنوان یک توصیف و فضیلت بیان نکرده است، بلکه سلمان در عمل نیز عضو خانواده پیامبر بود. پیامبر در هر مجلس که می‌نشست، سلمان را نزد خود می‌نشاند. او پیغام‌های پیامبر را به خانواده‌اش می‌رساند. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا پاسی از شب با سلمان جلسه خصوصی برگزار می‌کرد و مواعظ اخلاقی فراوانی را به وی می‌آموخت. سلمان معارف بسیاری را از آن حضرت در سینه‌اش ذخیره کرده بود.^۲ مواعظ پیامبر به سلمان فارسی در برخی کتاب‌های حدیثی آمده است.^۳

۱. اهل‌بیت در قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۷۵۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۶۰۷.

۲. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۳۶.

۳. امالی شیخ مفید، ص ۲۲۸.



ب) عفت سلمان فارسی

سلمان چنان عفیف و نجیب بود که آن حضرت در شب ازدواج دخترش فاطمه زهرا علیها السلام، زمام مرکب را به دست سلمان داد و او را مأمور هدایت آن ساخت.

ج) سلام خدا بر سلمان

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «روزی سلمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود. شخص مغروری آمد و او را با کمال بی‌ادبی از نزدیک پیامبر کنار زد و در جای او نشست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله با دیدن این منظره، چنان خشمگین شد که چشمانش، سرخ و رگ میان دو چشمش آشکار گشت و با تندی به آن مرد گفت: تو کسی را از جایش دور ساختی که خداوند او را در آسمان دوست می‌دارد و رسول خدا نیز در زمین محب اوست. ای اعرابی! تو مردی را از جایش دور می‌کنی که هرگاه جبرئیل بر من نازل می‌شد، دستور می‌داد تا سلام خدا را به او برسانم. سلمان از من است و هر کسی به او ستم روا دارد و در حق او جفا کند، بر من ستم کرده است و هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است. هر کس او را دور کند، پس مرا دور کرده است و هر کس به او نزدیک شود، به من نزدیک شده است. خداوند بزرگ به من دستور داده است تا او را بر علم منایا و بلایا و قدرت تشخیص گفتار حق از باطل آگاه سازم.

در این هنگام، آن شخص پس از عذرخواهی به پیامبر گفت: آیا او مجوسی نبود و سپس مسلمان شد. پیامبر فرمود: همانا سلمان مجوس نبود، ولی به جهت تقیه اظهار شرک می‌کرد و در باطن مؤمن بود و ایمان قلبی داشت»^۱.

د) محبوب خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من فرمان داد تا چهار نفر را دوست بدارم.» پرسیدند: «آنان چه کسانی هستند؟» فرمود: «آنان علی، سلمان، ابوذر



و مقدار هستند که خداوند مرا به دوستی آنان دستور داده است و پروردگار به من خبر داد که خود نیز آنان را دوست دارد»^۱.

ه) معشوق بهشت

انجام کارهای خوب و پرهیز از بدی‌ها، انسان را به سوی بهشت خداوند رهنمون می‌شود. مردم در دنیا همیشه با انجام دادن کارهای پسندیده و نیک و دوری از کردار ناشایست، می‌کوشند تا خود را به سعادت ابدی برسانند و از نعمت بی‌کران الهی بهره‌مند شوند، ولی گاهی خوبی‌ها و کمال عده‌ای، بهشت را مشتاق آنان می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهشت مشتاق چهار نفر است. آنان علی، سلمان، ابوذر و مقدار هستند»^۲. همچنین در روایت دیگری می‌فرماید: «بهشت مشتاق‌تر است به سلمان تا سلمان به بهشت»^۳.

و) دریای دانش

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مقام سلمان پرسیدم. فرمود: سلمان دریای علم است که پایان‌ناپذیر است. او دارای علم اول و آخر است. خداوند دشمن او را دشمن می‌دارد و دوستدار او را دوست می‌دارد»^۴.

روزی سلمان وارد مسجد شد و همه به سبب احترام به مقام و ارتباط ویژه‌اش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را تعظیم کردند و بالای مجلس نشاندند. در این هنگام، عمر داخل شد و گفت: این عجمی کیست که در میان عرب، صدرنشین شده است؟ پیامبر بالای منبر رفت و در خطابه‌ای گفت:

۱. خصال شیخ صدوق، صص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ مالی شیخ مفید، ص ۱۲۵؛ اختصاص، ص ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۵.

۳. الدرجات الرقیعه، ص ۲۰۸.

۴. اختصاص، ص ۲۲۲.



همه مردم از زمان آدم تاکنون مانند دانه‌های شانه مساوی هستند. عرب بر عجم و سرخ بر سیاه هیچ فضیلتی ندارد، مگر به تقوا. سلمان، دریایی است که به عمق آن نمی‌توان رسید و گنجی پایان‌ناپذیر است. سلمان از ما اهل بیت است. او آبشار گوارایی است که حکمت و دانش از او تراوش می‌کند و برهان و استدلال ارائه می‌دهد.^۱

ز) نامه به خویشاوندان سلمان

پیامبر به درخواست سلمان، نامه‌ای برای خویشان وی در **کازرون** نوشت. حضرت در این نامه، آنان را به اسلام دعوت کرد و مرد و زن مؤمن آن منطقه را به احترام نهادن به سلمان امر فرمود و از آزار رساندن به وی، نهی و از پرداخت جزیه و خمس معاف کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این نامه، افزون بر بیان فضایل سلمان چنین نوشت:

سلمان شایستگی این خدمت را از ما دارد؛ زیرا سلمان بر بسیاری از اهل ایمان برتری دارد. در وحی آسمانی به من نازل شد که بهشت به سلمان مشتاق‌تر است تا سلمان به بهشت. سلمان امین، با تقوا، پاک و پاکیزه، خیرخواه و دل‌سوز به رسول خدا و مؤمنان است. سلمان از ما اهل بیت است.^۲

ح) محبوب فرشتگان

روزی پیامبر به سلمان رو کرد و فرمود:
یا ابا عبدالله (سلمان)! تو از خواص برادران مؤمن من و از محبوبان فرشتگان درگاه خداوند هستی. همانا تو در ملکوت آسمان‌ها و عرش الهی، مشهورتر از خورشید هستی که در روز بدون ابر و باران و گرد و غبار باشد. تو از بافضیلت‌ترین ستوده‌شدگان سخن خداوند در قرآن هستی که فرمود:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۳

۱. اختصاص، ص ۳۴۱، نفس‌الرحمان، صص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸.

۲. نفس‌الرحمان، ص ۱۸۱.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۲.



ط) عیادت از سلمان

روزی سلمان بیمار شده بود و در خانه استراحت می‌کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عیادتش رفت و برای سلامتی او چنین دعا کرد: «پروردگار بزرگ، ناراحتی تو را برطرف کند و بر پاداش تو بیفزاید و دین و بدن تو را تا پایان عمر عافیت دهد».^۱

ی) بهترین دوست

سلمان فارسی به طور کامل مورد تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. از این رو، محبت و اعتماد آن حضرت به سلمان چنان بود که در فرمایشی زیبا خطاب به امام علی علیه السلام، سلمان را دوست مناسبی برای وی می‌داند و می‌فرماید: «سلمان از ما اهل بیت است. او برای تو آدم خیرخواهی است. پس وی را برای خودت برگزین».^۲

۲. امام علی علیه السلام

الف) انیس ولایت

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سلمان همواره در کنار حضرت علی علیه السلام بود. امام علی علیه السلام برای انجام بعضی کارها، وی را به خانه فاطمه علیه السلام می‌فرستاد.^۳ هنگام شهادت فاطمه زهرا علیه السلام، نیز جزو کسانی بود که اجازه یافت تا در نماز آن حضرت حاضر شود و بر پیکر مقدس دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد.^۴

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۶۳۲.

۲. محمد محمدی ری شهری، اهل بیت در قرآن و حدیث، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۸۴۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۲.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۲.

۴. همان، ص ۳۴۵؛ اختصاص، ص ۵؛ خصال، ص ۳۶۱.



ب) سلمان از سرشت اهل بیت علیهم السلام

اصبغ بن نباته، از یاران خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره سلمان فارسی از آن حضرت پرسش‌هایی کرد. امام علی علیه السلام فرمود:

من درباره کسی که از سرشت ما آفریده شده و روحش به روح ما نزدیک است، چه بگویم؟ خداوند، او را به علوم اول و آخر و ظاهر و باطن و رموز و اسرار دانش‌های مخصوص، ممتاز ساخته است.^۱

ج) سلمان، لقمان امت

زاذان، خادم سلمان می‌گوید: «امام علی علیه السلام در شأن سلمان فارسی فرمود: **سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ كَلْقَمَانَ الْحَكِيمِ**؛ سلمان فارسی مثل لقمان حکیم است».^۲

د) دانش بی‌پایان

حضرت علی علیه السلام درباره شأن و مقام والای سلمان می‌فرماید:
به به، سلمان جزو خانواده ما اهل بیت است و شما کجا همانند سلمان می‌یابید که همچون لقمان حکیم است و علم پیشینیان و آیندگان را می‌داند. او دریایی است که پایان ندارد.^۳

ه) رستگار در آزمون الهی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره شخصیت و مقام ارزشمند سلمان فرمود:
خدا، او را در نتیجه آزمایش کرد، پاداش خیر دهد که کجی‌ها را راست و بیماری‌ها را درمان کرد و سنت پیامبر را به پا داشت و فتنه‌ها را پشت سر

۱. اختصاص، ص ۲۲۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶؛ اهل بیت در قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۸۴۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۶.



گذاشت. با دامن پاک و عیبی اندک، درگذشت و به نیکی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن رهایی یافت. وظایف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد و چنان که باید از کيفر الهی می‌ترسید. خود رفت و مردم پراکنده ماندند که نه گمراه راه خویش شناخت و نه هدایت شده به یقین رسید.^۱

۳. حضرت زهرا (علیها السلام)

الف) تحفه بهشتی

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به سلمان گفت: سلمان به خانه [حضرت] زهرا برو و بگو تا از تحفه‌های بهشت به تو بدهد. هنگامی که سلمان نزد آن حضرت رفت، گفت: ای دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تحفه‌ای به من کرامت فرما. حضرت فرمود: این سه سبد را سه حوریه از بهشت برای من آوردند. نام آنان را پرسیدم. یکی گفت: من سلمی نام دارم. خدا مرا برای سلمان خلق کرده است. دیگری گفت: من ذره نام دارم. خدا مرا برای ابوذر خلق کرد و سومی گفت: نام من مقدوده است و برای مقداد خلق شده‌ام. سلمان در ادامه می‌گوید: حضرت فاطمه (علیها السلام) قدری از آن تحفه به من کرامت فرمود و بر هر گروهی که می‌گذشتم، از بوی خوش آن متعجب می‌شدند».^۲

ب) امین ولایت

سلمان فارسی نزد حضرت زهرا (علیها السلام) جایگاه والایی داشت تا آنجا که با او مانند یکی از بستگان خویش برخورد می‌کرد. نقل می‌کنند که روزی سلمان به درخواست پیامبر برای کمک به شخصی مستمند به خانه حضرت



۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۶؛ اختیار معرفة الرجال رجال کشی، ص ۹.

زهرای علیها السلام رفت. آن حضرت به سلمان گفت: «سه روز است که غذا نخورده‌ایم و فرزندانم حسن و حسین علیهما السلام از شدت گرسنگی و بی‌قراری به خواب رفته‌اند. البته من نیکی به کسی را که در خانه مرا کوبیده است، فراموش نمی‌کنم.» پس لباسی به سلمان داد تا در دکان **شمعون یهودی** به گرو بگذارد و با پول آن قدری خرما و جو تهیه کند. سلمان می‌گوید: «پس از فراهم کردن جو و خرما به دختر پیامبر گفتم: قدری از این غذاها را برای فرزندان بردار. او گفت: سلمان این کار را تنها برای خداوند انجام داده‌ایم و خود از آن بهره‌ای بر نمی‌داریم.»^۱

ج) مونس اهل بیت

سلمان با اهل بیت پیامبر، رابطه بسیار نزدیکی داشت و همواره به خانه آنان سر می‌زد. آنان نیز به حضور سلمان فارسی در خانه‌شان خو کرده بودند. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سلمان به مدت چند روز به خانه علی و فاطمه علیهما السلام رفت. از این رو، مورد بازخواست حضرت زهرای علیها السلام قرار گرفت؛ حضرت خطاب به ایشان فرمود: «سلمان به ما ستم روا داشتی [و مدتی به خانه ما نیامدی]».^۲

۴. امام سجاد علیه السلام

در محضر امام زین العابدین علیه السلام، سخن از تقیه به میان آمد. حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر ابوذر بداند در دل سلمان چیست، با آنکه پیامبر میان آن دو برادری برقرار کرد، او را خواهد کشت. بنابراین، درباره دیگر مردم چه فکر می‌کنید. همانا تحمل علم و دشوار است که جز پیامبر فرستاده شده و فرشته مقرب و بنده‌ای که خدا قلبش را با ایمان آزمایش



۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۳.
۲. همان، ج ۹۵، صص ۶۶ و ۳۷.

کرده است، تاب تحمل آن را ندارد. اینکه سلمان جزو علما شد، به سبب آن است که او فردی از خاندان ما اهل بیت است.^۱

۵. امام باقر (ع)

الف) درود خدا بر سلمان

در روایتی آمده است که روزی در حضور امام باقر (ع)، از سلمان فارسی و جعفر بن ابی طالب معروف به جعفر طیار سخن به میان آمد. ابوبصیر و گروهی دیگر از اصحاب در آنجا حضور داشتند. برخی یاران، مقام جعفر طیار را بالاتر از مقام سلمان دانستند. دلیل آنان این بود که سلمان، مسلمان نبود و بعدها اسلام آورده است. وقتی این سخنان به گوش امام باقر (ع) رسید، با ناراحتی و خشم، خطاب به ابوبصیر فرمود:

ای ابو بصیر! خداوند، او را پس از مجوس بودن، علوی و پس از فارسی بودن، قرشی قرار داد. سلام و صلوات خداوند بر سلمان باد. جعفر بن ابی طالب نیز نزد خدا مقام والایی دارد و با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند.^۲

ب) سلمان محمدی

حسن بن صهیب گوید: «در حضور امام باقر (ع) از سلمان فارسی سخن به میان آمد. حضرت فرمود: سکوت اختیار کنید. نگویید سلمان فارسی، بلکه بگویید سلمان محمدی. او فردی از ما اهل بیت است».^۳

ج) از متوسمین

متوسم از ماده «وسم» به معنی قرار دادن اثری در چیزی برای شناسایی و توجه به ویژگی‌ها و آثار آن است. متوسمین به افراد بافراست و هشیاری

۱. همان، ج ۲۲، ص ۳۴۳؛ ملا محسن فیض کاشانی، *محجة البیضاء*، تصحیح: علی اکبر غفاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۵؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. *اختصاص*، ص ۳۳۷.

۳. *اهل بیت در قرآن و حدیث*، ج ۲، ص ۸۵۰؛ *تنقیح المقال*، ج ۲، ص ۴۷؛ *اختیار معرفة الرجال* رجال کشی، ص ۱۲.

می‌گویند که به حوادث و شرایط جهان آفرینش می‌نگرند و به صورت عمیق می‌اندیشند تا عبرت گیرند و نکات سودمندی را از آنها به دست بیاورند.^۱ امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «سلمان از متوسمین است».^۲

۶. امام صادق علیه السلام

الف) دانا به معارف عیسوی و محمدی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سلمان به معارف شریعت حضرت عیسی و پیامبر اسلام دانا است».^۳

ب) دریای خروشان

امام صادق علیه السلام در تعبیری زیبا می‌فرماید: «دانش سلمان، دریای خروشان بی‌پایان است».^۴

ج) آگاه به اسم اعظم

سلمان فارسی به دلیل نزدیک شدن به منبع وحی؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درک بالایی از قرآن و اسلام دست یافت و توانست از اسم اعظم آگاهی یابد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «سلمان به اسم اعظم آگاهی داشت».^۵

د) بالاترین مرتبه ایمان

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «ایمان دارای ده درجه است: مقدار در درجه هشتم آن، ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم آن قرار داشت».^۶

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، بیروت، مکتبه الملال، ۱۹۸۵م، ج ۱، ج ۶، ص ۱۸۳؛ حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۱، ج ۳، ص ۱۱۱.
۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۷.
۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۱.
۴. اختصاص، ص ۱۱؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۰۹.
۵. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۶؛ اختصاص، ص ۱۱؛ اختیار معرفة الرجال رجال کشی، ص ۱۳.
۶. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱؛ خصال، ص ۴۴۸.



ه) برتر از لقمان

لقمان حکیم از دانشمندان و بزرگانی بود که خداوند در قرآن، سوره‌ای به نام او آورده و از وی به نیکی یاد کرده است. سلمان فارسی، صحابی بزرگوار رسول خدا ﷺ با تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی و علوم فراوان الهی جزو دانشمندان و حکیمان دوران پیامبر به شمار می‌رفت. امام صادق (علیه السلام) در فرمایشی ارزشمند، مقام ایشان را حتی برتر از لقمان می‌داند و می‌فرماید: «سلمان برتر از لقمان است».^۱

و) بنده صالح و فرمانبردار

منصور بزرگ می‌گوید: «نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و گفتم: از نام سلمان فارسی بسیار یاد می‌کنید. فرمود: نگوی سلمان فارسی. او سلمان محمدی است. می‌دانی چرا آن قدر از او یاد می‌کنم؟ او سه ویژگی دارد:

۱. خواسته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را بر خواسته خود مقدم می‌داشت.
۲. مستمندان را دوست داشت و آنان را بر ثروتمندان مقدم می‌داشت.
۳. به دانش و دانشمندان علاقه‌مند بود.
۴. او صالح، فرمانبردار و تسلیم خدا بود و از مشرکان نبود».^۲

۷. امام کاظم (علیه السلام)

بی‌شک، استواری در راه حق و حمایت از آن، کاری بس دشوار است و ایمان بالایی می‌طلبد. رسول خاتم، در زمان رحلت خویش، درباره جانشین پس از خود و موضوع‌های دیگر با مردم سخن گفت و با آنان عهد و پیمانی بست، ولی پس از ایشان، تنها برخی توانستند بر شیطان درونی و بیرونی



۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۱.
۲. همان، ص ۳۲۷؛ امالی شیخ صدوق، ص ۱۳۳.

چیره شوند و در صراط مستقیم گام بردارند. سلمان والامقام نیز جزو آنان بود. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

در روز قیامت، منادی از سوی پروردگار ندا کند که کجایند حواری و مخلصان محمد بن عبدالله که در راه آن حضرت مستقیم بودند و پیمان ایشان را نشکستند. آن هنگام سلمان و ابوذر و مقداد برخیزند.^۱

۸. امام رضا علیه السلام

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، سفارش های ایشان درباره امامت و رهبری امت مسلمان به فراموشی سپرده شد. تنها عده ای اندک مانند سلمان، مقداد و ابوذر سخنان پیامبر را به خاطر سپردند و به آن عمل کردند. امام رضا علیه السلام در نامه ای به مأمون با برشمردن شرایع دین مبین اسلام می فرماید:

واجب است دوستی با علی علیه السلام و زیر پرچم او بودن و کسانی که در صراط و روش پیامبرشان گام برداشتند و سلوک و چیزی از سنت او را تغییر ندادند، مانند سلمان فارسی و ابوذر و مقداد.^۲

۹. امام جواد علیه السلام

روزی مردی به چند نفر از فقیران، صدقه داد و با خوشحالی نزد امام جواد علیه السلام آمد و گفت: «من از شیعیان خالص شما هستم؟» امام جواد علیه السلام به او فرمود: «تو کار نیکت را باطل کردی. بدان که شیعیان خالص ما سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستند. آیا خود را با آنان مساوی می دانی؟»^۳

۱. اختصاص، ص ۶۱؛ اختیار معرفة الرجال رجال کشی، ص ۹.
 ۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲، ص ۲۷۷؛ محجة البیضاء، ج ۱، ص ۲۴۷.
 ۳. موسوعه الامام الجواد علیه السلام، زیر نظر: آیت الله خزعلی، قم، مؤسسه ولی عصر، ۱۴۱۹ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۶۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۹.



بخش سوم:

در محضر سلمان فارسی

فصل اول: سخنان سلمان فارسی

۱. وضعیت مؤمن در دنیا

ابوسعید از سلمان چنین نقل می‌کند: «مثل مؤمن در دنیا، مثل حال بیماری است که پزشکش همواره همراه اوست و به چگونگی درد و درمان او آگاه است. هر گاه بیماری بخواهد غذای نامناسبی بخورد که به سلامتی بدنش زیان می‌رساند، طیب، او را از خوردن آن غذا باز می‌دارد و به او می‌گوید نزدیک آن مشو که موجب شدت یافتن بیماری و هلاکت تو می‌شود. طیب دل‌سوز و مهربان، همواره مراقب اوست تا زمانی که بیماری او بهبود یابد. حالات یک مؤمن نیز چنین است. در دنیا چیزهای بیشتری را می‌خواهد و خواسته‌های فراوانی دارد، ولی خداوند بخشنده از روی مهربانی، او را از انجام دادن کارها و رسیدن به خواسته‌های خلاف مصلحتش باز می‌دارد تا به این‌گونه از گزند حوادث در امان بماند و رفتارش مایه رضایت پروردگار باشد و خداوند او را وارد بهشت کند».^۱

۲. سفارش مهم

چنین نقل شده است که فردی از سلمان خواست تا او را از ویژگی‌هایی که سبب تقویت رابطه میان خلق و خدا می‌شود، باخبر سازد. سلمان در پاسخ این

۱. حلیۃ الاولیاء، ج ۱، صص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ صفة الصفوة، ج ۱، صص ۵۴۶ و ۵۴۷.

شخص خداخواه سفارش کرد: «آشکارا به همه سلام کند، به نیازمندان و مستمندان رسیدگی کند و به آنان غذا دهد و زمانی که مردم در خواب هستند، به نماز شب برخیزد و به راز و نیاز با خداوند بپردازد».^۱

۳. حرص شدید

سهل بن حنیف می‌گوید: «میان سلمان و شخصی، بحث و گفت‌وگویی در گرفت. آن شخص سخن حق را نمی‌پذیرفت. سلمان رو به آسمان کرد و گفت: خدایا! این شخص را زنده بدار تا به یکی از سه مصیبت گرفتار آید. وقتی خشم سلمان فروکش کرد، پرسیدم: ای ابو عبدالله (سلمان)! در حق او چه نفرینی کردی؟ سلمان پاسخ داد: تنها به تو می‌گویم. بلاهای سه گانه‌ای که گفتم، اینها بودند: فتنه دجال، فتنه امیر که مثل فتنه دجال است و گرفتاری به حرص و طمع شدید و این خصلت اگر بر مردم مسلط شود، در آن حال هر بلایی که به سر آنان بیاید (و هر ضربه دینی ببیند)، در حفظ ایمان خود بی‌اعتنا خواهند بود».^۲

۴. آموختن دانش سودمند

ابو بختری روایت می‌کند که سلمان به حذیفه بن یمان گفت: «دانش، فراوان و عمر انسان، کوتاه است. پس دانشی را فراگیر که در امور دینی خود به آن نیاز داری و جز آن را کنار بگذار».^۳

۵. دنیاپرستی

سلمان فارسی که خود نمونه زهد و پارسایی بود، در نامه‌ای خطاب به ابودرداء چنین نوشت: «برادرم! پرهیز از گرد آوردن ثروت بسیار در دنیا که نتوانی شکر و حق آن را ادا کنی».^۴

۱. حلیۃ الاولیاء، ص ۲۰۴.

۲. همان، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۳. همان، ص ۱۸۹؛ صفۃ الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۶.

۴. نفس الرحمان، ص ۵۴۶.



۶. اهمیت سلام

چنین نقل می‌کنند که فردی به سلمان گفت: «فلانی به تو سلام رساند». سلمان گفت: «اگر تو این کار را نکرده بودی و سلام او را به من نمی‌رساندی، همانند امانتی به عهده‌ات می‌ماند که تو آن را ادا نکرده‌ای».^۱

خود سلمان فارسی نیز به سلام کردن اهمیت می‌داد. امام باقر (علیه السلام) از سلمان روایت می‌کند: «آشکارا سلام کنید و نگران نباشید؛ زیرا سلام خدا به ستم‌کاران نمی‌رسد».^۲

فیض کاشانی می‌گوید: «آشکارا کردن سلام این است که به هر کس برخورد کردید، سلام کنید، هر کس که باشد؛ زیرا اگر سزاوار سلام نباشد، یعنی از ستم‌کاران باشد، سلام و سلامتی خدا به او نرسد».^۳

۷. بیماری، کفاره گناهان

سعید بن وهب می‌گوید: «با سلمان فارسی به عیادت دوستی از قبیله بنی‌کنده رفتیم. سلمان با دیدن دوست بیمارش گفت: خداوند متعال، بنده مؤمن خود را به بلایی و بیماری مبتلا می‌کند. سپس او را سلامتی و عافیت می‌بخشد. این بیماری در واقع کفاره گناهان گذشته اوست و از آن پس، راه توبه و پاکی را در پیش می‌گیرد، ولی بنده بی‌ایمان با بلایی آزمایش می‌شود و سپس شفا می‌یابد. او مثل شتر است که نمی‌داند کسی که او را بست، برای چه بست و هنگامی که باز کرد، برای چه باز کرد».^۴

۱. حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۱؛ صفۃ الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۴.

۳. ملا محسن فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، منشورات مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، ۱۳۶۵.

چ ۱، ج ۵، ص ۵۹۶.

۴. همان، ص ۲۰۶؛ ج ۱؛ صفۃ الصفوة، ج ۱، ص ۵۵۱.



۸. بهترین لذت

سلمان می‌گوید: «اگر لذت سجده در برابر خداوند بزرگ و هم‌نشینی با افراد خوب و خوش‌سخن نبود که عطر سخن آنان چون بوی خرمای تازه دل‌انگیز است، آرزوی مرگ می‌کردم».^۱

۹. سؤال قبر

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «فردی نزد سلمان فارسی رفت و گفت: به من سفارشی کن، ولی سلمان در برابر او سکوت کرد. مرد بار دیگر درخواست خود را تکرار کرد، ولی سلمان باز هم سکوت کرد. مرد خود را آماده رفتن کرد و زیر لب گفت: «آنانی که آیات روشنمان را برای هدایت خلق نازل کردیم، کتمان کردند.» (بقره: ۱۵۹)

سلمان با شنیدن این آیه او را صدا زد و گفت: ما اگر کسی را امانت‌دار ببایم، برای او مطالبی بیان می‌کنیم. من نیز به تو می‌گویم: خودت را برای «نکیر و منکر» که در قبر به سراغت می‌آیند، آماده کن. آنان درباره پیامبر و سفارش‌های او از تو می‌پرسند. اگر تردیدی در دلت به وجود آمد یا سخنانشان را نپذیرفتی، با پتک آهنین بر سر تو می‌کوبند، به‌گونه‌ای که خاکستر می‌شوی. مرد گفت: پس از آن، چه می‌شود؟ سلمان گفت: بعد زنده می‌شوی و به عذاب و مجازات الهی دچار خواهی شد. مرد گفت: نکیر و منکر چه کسانی هستند؟ سلمان گفت: آن دو مأمور داخل قبر هستند. مرد گفت: مگر فرشتگان در قبر هم مردم را عذاب می‌کنند؟ سلمان گفت: آری چنین است».^۲



۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۴؛ نفس الرحمان، ص ۵۱۷.
۲. نفس الرحمان، ص ۵۱۸.

۱۰. تاریکی قیامت

جریر بن عبدالله می گوید: «از کنار درختی می گذشتم. شخصی زیر آن خوابیده و پارچه‌ای روی خود انداخته بود، ولی به دلیل گردش زمین، خورشید روی آن شخص می‌تابید. من پارچه را جابه‌جا کردم تا سایه آن بر روی او بیفتد، ولی او بیدار شد. دیدم سلمان فارسی است. به او گفتم: خواستم آفتاب تو را نیازارد. پس از آن، سلمان مرا این‌گونه نصیحت کرد: ای جریر! در برابر خداوند مطیع باش؛ زیرا هر کس در دنیا در برابر خداوند فروتن باشد، روز قیامت، خداوند به او مقام بلندی خواهد داد. ای جریر! می‌دانی ظلمات روز قیامت از چیست؟ گفتم: نمی‌دانم. سلمان گفت: تاریکی روز قیامت، نتیجه ستم مردم به یکدیگر است».^۱

سلمان پارسا و باتقوا در سفارش مهمی می‌گوید: «بیشترین گناه‌کاران در روز قیامت کسانی هستند که به وسیله زبان و گفتار گناه کرده‌اند».^۲

۱۱. شش چیز شگفت‌انگیز

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که سلمان فارسی می‌گفت: «من از شش چیز تعجب می‌کنم. سه چیز مرا می‌خنداند و سه چیز مرا می‌گریاند. آن سه چیزی که موجب گریه من می‌شود، جدایی از دوستان و یاران محمد صلی الله علیه و آله و وحشت از آغاز روز قیامت و زمانی است که در پیشگاه خداوند قرار می‌گیرم، ولی آن سه چیزی که سبب خنده من می‌شود، حال افرادی است که در پی دنیا می‌روند، ولی مرگ آنان را دنبال می‌کند؛ کسی که از خود و خدا غافل است، ولی هرگز خداوند، او و کردارش را فراموش



۱. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۳۷۱؛ الدرجات الرقیعة، ص ۲۱۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. محجة البیضاء، ج ۳، صص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۱۰۶.

نمی‌کند و کسی که قهقهه سر می‌دهد و نمی‌داند خداوند از او خشنود است
یا خشمناک».^۱

۱۲. قلب انسان

ابوبختری درباره سلمان فارسی می‌گوید: «او می‌گفت داستان قلب انسان و پیکر او مانند شخص نابینا و رفیق زمین‌گیر اوست؛ زیرا شخص زمین‌گیر چشم دارد، ولی قدرت حرکت ندارد که بتواند بلند شود و میوه را از شاخه درخت بچیند، ولی چون چشم دارد، رفیق نابینای خود را راهنمایی می‌کند و او میوه را می‌چیند و خود می‌خورد و به رفیق زمین‌گیر هم می‌خوراند».^۲

این سخن حکیمانه سلمان، نه تنها ضرورت هماهنگی اجزای وجودی انسان را برای پیشرفت کارها و رسیدن به نیازمندی‌ها بیان می‌کند، بلکه ضرورت همکاری افراد را در جامعه نیز روشن می‌کند. چنان‌که شاعر هم سروده است:

یکی چشم و آن دیگری پا شویم
به هر جا که باید در آنجا شویم
یکی آییم ما هر دو تن زان سپس
به هر کار ما را بود دسترس
حکیمانه گفت و پذیرفت لنگ
رهیدند آن هر دو از قید و ننگ
به گیتی اگر بنگری فی‌المثل
همه خلق در حکم کورند و شل^۳

۱. خصال، ص ۳۲۶؛ اختصاص، ۲۳۰؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۵؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳. فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، ص ۱۲۳.



۱۳. توفیق نیافتن برای نماز شب

فردی نزد سلمان فارسی آمد و گفت: «ای ابوعبدالله! به چه دلیل، من توانایی خواندن نماز شب را ندارم و این توفیق از من سلب شده است؟»
سلمان پاسخ داد: «در روز، گناه و نافرمانی خدا را انجام نده.»

۱۴. فرار از قرآن

محمد بن حکیم می گوید: «در حضور امام باقر (ع) سخن از سلمان به میان آمد. آن حضرت فرمود: او سلمان محمدی بود. به راستی، سلمان از خاندان ما اهل بیت است. او بارها به مردم می گفت: شما از آغوش قرآن گریختید و به سخنان دیگران پناه بردید؛ چون قرآن را کتابی یافتید که دقیق بود و شما را در امور کوچکی مثل شکاف روی هسته خرما، پوست نازک میان خرما و هسته آن و چیزی که به اندازه دانه «خردل» است، به حساب می کشد. این کار دقیق برای شما سنگین بود. به همین دلیل، به سوی دیگران شتافتید، به گمان اینکه گشایش و راه آسان تری وجود دارد».^۲

۱۵. سپاس گذاری از خداوند

عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «سلمان در خطابه ای گفت: سپاس خدایی که مرا به دین خویش هدایت کرد، آن زمانی که در این مسیر نبودم و مستوجب آتش بودم. پس از

۱. شیخ صدوق، التوحید، تصحیح: سید هاشم حسینی طهرانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه
قم، بی تا، ص ۹۷.

۲. الدررجات الرقیعه، ص ۲۱۰: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۵.



آن، خداوند مهربان، محبت خویش را در قلب من جای داد، در حالی که گرسنه و تشنه بودم و قوم و خویشان، مرا رانده بودند و هیچ مالی نداشتم، به حضور محمد ﷺ رسیدم. علم و عرفان آموختم و نشانه‌هایی به دست آوردم. معلوم شد که خداوند مرا از گمراهی و آتش نجات داده است و به دنیای معرفت اسلام وارد شدم».^۱

۱۶. عاقبت بخیل

از سخنان حکیمانه سلمان است که می‌گوید: «بخیل به یکی از هفت بلا دچار می‌شود: یا می‌میرد و مال و ثروت برای وارث می‌ماند و او آن را در غیر طاعت خدا مصرف می‌کند؛ یا ستم‌کاری به خفت و خواری از او می‌گیرد؛ یا هوسی به سرش می‌زند و همه مال را در راه رسیدن به آن تمام می‌کند؛ یا به فکر تجدید بنای خانه و تعمیر آن می‌افتد و دارایی خود را آنجا از بین می‌برد؛ یا به بلایی از قبیل غرق و آتش‌سوزی، دزدی و غیره دچار می‌شود، یا به درد بی‌درمانی مبتلا می‌شود و ثروت را در درمان آن به کار می‌برد؛ یا در محلی می‌گذارد و بعد فراموش می‌کند».^۲

۱۷. صرف عمر در راه خدا

گروهی به سلمان گفتند: «ما را موعظه کن.» سلمان آنان را این‌گونه نصیحت کرد: «هر یک از شما که می‌تواند، مرگش در حج خانه خدا یا جهاد در راه خدا یا تعمیر و بنای مسجد باشد، پس چنان کنید که هرگز مرگ شما در حال پرداختن به امور دنیوی یا خیانت در کارهای مردم نباشد».^۳

۱. الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۸؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۷.
 ۲. علی مشکینی، نصایح، ترجمه: احمد جنتی، قم، انتشارات الهادی، بی‌تا، ص ۲۷۴.
 ۳. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹۱؛ محجة البیضاء، ج ۳، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.



۱۸. عامل تباهی نیکی‌ها

گروهی از سلمان پرسیدند: چه گناهی است که کارهای نیک همراه با آن سودی ندارد و اثربخش نیست؟ سلمان گفت: «کبر».^۱

۱۹. کمک به دیگران

«مثل مردی که برادرش را در ناگواری می‌بیند و مشکل او را برطرف می‌کند، مثل دو دست است که یکی، دیگری را می‌شوید».^۲

۲۰. علم همراه با عمل

روزی سلمان به مردم گفت: «اگر شما فقط دانش را آشکار ساختید و عمل را از یاد بردید و دیگران را فقط در زبان دوست داشتید و در دل‌هایتان دشمن بودید، خداوند رحمت خود را از شما دور می‌کند و از دیدن حق، ناتوان می‌شوید و گوش‌هایتان از شنیدن سخنان حق، ناشنوا می‌شوند».^۳

۲۱. فقط سخن حق را بگو

مردی پیش سلمان آمد و گفت: مرا موعظه کن. سلمان گفت: سخن مگو. آن مرد گفت: مگر می‌توان بین مردم زندگی کرد و حرف نزد. سلمان گفت: اگر حرف زدی، فقط سخن حق را بگو یا سکوت کن. مرد گفت: ادامه بده. سلمان گفت: خشمگین مشو. اگر خشمگین شدی، دست و زبان‌ت را نگه‌دار. مرد گفت: بیشتر بگو. سلمان گفت: با مردم کمتر معاشرت کن.



۱. محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۱۵.
۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۵۲.
۳. همان.

مرد گفت: کسی که در میان مردم زندگی می‌کند، نمی‌تواند با مردم معاشرت نکند. سلمان گفت: اگر معاشرت کردی، فقط سخنان راست بگو و امانت مردم را به آنان برگردان.^۱

۲۲. توکل

روزی فردی به سلمان حکیم گفت: نکته‌ای به من بیاموز. سلمان گفت: «تو را به توکل سفارش می‌کنم که توکل بهترین چیز است».^۲



فصل دوم: داستان‌های شنیدنی از سلمان فارسی

سلمان، یار دیرین و همراه دل‌نشین رسول خدا ﷺ، علم و حکمت الهی خویش را که بر اثر هم‌نشینی با پیامبر به دست آورده بود، با توجه به شرایط و موارد گوناگون برای مردم بیان می‌کرد. در این بخش با عنوان داستان‌های شنیدنی، نکته‌های ظریف علمی، اخلاقی و اجتماعی را از زبان ایشان نقل می‌کنیم.

۱. امانت ارزشمند

دو نفر به نام‌های /شعث بن قیس و جریر بن عبدالله به استقبال سلمان آمدند. (احتمالاً این استقبال آن هنگام بود که سلمان سوار بر مرکب از مدینه به سوی مداین می‌آمد.) آنان نزد سلمان رسیدند و سلام کردند و تشریفات ویژه مهمانداری را انجام دادند. زمانی که سلمان را با ظاهری ساده و بدون تشریفات دیدند، تعجب کردند. از این‌رو پرسیدند: آیا تو سلمان فارسی هستی؟ او گفت: آری. سپس پرسیدند: آیا تو از اصحاب رسول خدا ﷺ هستی؟ سلمان گفت: آری. اشعث و جریر به شک افتادند و به همدیگر گفتند: شاید این شخص همان سلمان معروف نباشد، ولی با توضیح سلمان شکشان برطرف شد و دانستند که سلمان، فردی استوار، جدی، پرهیزکار و هوشمند است.

سلمان به آنان گفت: من همان کسی هستم که شما در اندیشه دیدار با او هستید. همان سلمان که هم رسول خدا ﷺ را دیده‌ام و هم با او هم‌نشین

بوده‌ام، ولی این را بدانید که صحابی رسول خدا ﷺ کسی است که بتواند با رفتار نیک خود همراه او وارد بهشت گردد. اکنون بگویید از من چه می‌خواهید؟ آنان گفتند: ما از شام و از سوی برادر دینی تو ابودرداء (که در آن زمان قاضی شام بود) آمده‌ایم. سلمان پرسید: هدیه‌ای که او برای من فرستاده است، کجاست؟ آنان گفتند: او هدیه نفرستاده است. سلمان دوباره گفت: از خدا بترسید و هدیه و امانت او را به صاحبش برسانید. هر کس از سوی او نزد من آمده، هدیه‌ای از سوی او آورده است. آنان در پاسخ گفتند: ما هدیه‌ای از سوی او نیاورده‌ایم. اگر تو می‌خواهی حقی بر گردن ما بگذاری، بگذار. ما آن را از مال خود می‌پردازیم.

سلمان گفت: من از شما همان امانت را می‌خواهم. آنان باز گفتند: او چیزی به ما نسپرده است. آری، ما هر وقت نزد او می‌رفتیم، می‌گفت: سلمان، مردی است که هر زمان رسول اکرم ﷺ او را به خلوت می‌طلبید، در آن هنگام هیچ‌کس را نمی‌پذیرفت. سلام مرا به او برسانید. سلمان گفت: منظور من از هدیه، همین سلام بود. سلام، هدیه‌ای مبارک از سوی خداست.^۱

۲. دوستی با جوان مؤمن

سلمان از مداین به کوفه آمد و از بازار آهنگران گذشت. ناگهان نعره جوانی را شنید. مردم اطراف او جمع شدند. وقتی سلمان را در آنجا دیدند، گویی که طبیب مهربان و انسان مستجاب الدعوه‌ای را یافته باشند. گفتند: «بیا دعایی در گوش این جوان بخوان، شاید بهبود یابد.» سلمان به جوان نزدیک شد. همین که بر بالین جوان نشست، جوان برخاست و با کمال هشیاری در محضر سلمان ایستاد.



جوان وقتی نگاهش به جمعیت افتاد، دریافت که آنان برای چه گرد آمده‌اند. رو به سلمان کرد و گفت: این مردم خیال می‌کنند که من بیماری غشوه دارم، ولی چنین نیست. من از بازار آهنگرها عبور می‌کردم. نگاهم به چکش‌های بزرگ و پتک‌ها افتاد که آهنگرها بر سر میله‌های آهن گداخته می‌کوبیدند، در این حال به یاد این آیه افتادم: «و برای آنها (مالکان دوزخ) گرزهایی از آهن است. هرگاه دوزخیان بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند، آنان را با آن گرزها باز می‌گردانند (و به آنها گفته می‌شود) بچشید عذاب سوزان را». (حج: ۲۱ و ۲۲) از این رو، از ترس خدا حالم منقلب شد.

سلمان از حال معنوی آن جوان خوشش آمد و او را برای دوستی خود برگزید. روزی او را ندید و جویای احوال او شد. به او گفتند: بیمار است. سلمان به عیادت او رفت. وقتی که بر بالین او نشست، در حال جان دادن بود. سلمان گفت: «يَا مَلِكُ الْمَوْتِ اَرْفُقْ بِأَخِي؛ ای فرشته مأمور قبض روح! با برادر ایمانی‌ام مدارا کن». عزرائیل گفت: «إِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ؛ من با همه مؤمنان مهربان هستم».^۱

۳. نامه پندآموز

سلمان زمانی که در مداین بود، نامه‌ای از ابودرداء دریافت کرد. در آن زمان او از سوی عمر مسئولیت قضاوت در شام را بر عهده داشت. ابودرداء در نامه نوشته بود: «سلام بر تو، بعد از آنکه از همدیگر جدا شدیم، خداوند ثروت و فرزندان به من بخشیده است و در سرزمین مقدس (شام و بیت المقدس) سکونت کرده‌ام.» سلمان در پاسخ او چنین نوشت: «سلام بر تو، برای من نوشته‌ای که خداوند ثروت و فرزند به تو بخشیده است، ولی



۱. امامی شیخ مفید، ص ۱۳۶؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۸؛ اختیار معرفه الرجال رجال کشی، صص ۱۹ و ۱۸.

بدان که سعادت در افزایش ثروت و فرزند نیست، بلکه سعادت در افزایش بردباری است. همچنین آن‌گاه که علم تو برایت سودمند باشد. نوشته‌ای که در آن سرزمین مقدس (بیت المقدس و اطراف آن) زندگی می‌کنی، ولی این را بدان که سرزمین برای کسی جانشین عمل نمی‌شود. کارهای نیک انجام بده، آن‌گونه که گویی عمل خود را می‌بینی. خودت را آماده مرگ کن، گویا که در حال مرگ هستی و باید از این دنیا بروی.^۱ سلمان حکیم در نامه دیگری برای ابودرداء چنین نگاشت: «زمین، کسی را مقدس نمی‌کند، بلکه رفتار انسان است که به او قداست می‌بخشد».^۲

۴. آثار نماز

بهترین و مؤثرترین شیوه انتقال مفاهیم به دیگران، استفاده غیرمستقیم و عینی کردن آن مفاهیم است. سلمان فارسی نیز با پیروی از رسول اکرم ﷺ امیرالمؤمنین علی (ع) را، معارف و آموزه‌های دینی را به مردم آموزش می‌داد. ابوعثمان می‌گوید: «با سلمان زیر درختی بودیم. سلمان شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا اینکه برگ‌هایش ریخت. سپس گفت: آیا نمی‌پرسی چرا این کار را می‌کنم؟ گفتم: چرا چنین کردی؟ پاسخ داد: روزی پیامبر خدا چنین کرد و سپس فرمود: همانا مسلمان هرگاه وضویی نیکو گرفت و نمازهای پنج‌گانه را خواند، گناهانش می‌ریزد، همان‌گونه که این برگ‌ها ریخت».^۳

۵. ارواح مؤمنان

روزی سلمان و عبدالله بن سلام به یکدیگر رسیدند. سلمان به او گفت: «اگر تو پیش از من از دنیا رفتی، به خوابم بیا و به من خبر بده که

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۵۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۵۱.
۲. صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۴۸.
۳. امالی شیخ طوسی، ص ۱۶۷.



پروردگارت با تو چه کرده است و اگر من پیش از تو از دنیا رفتم، این کار را می‌کنم و به تو خبر می‌دهم.» عبدالله بن سلام گفت: «چگونه چنین چیزی ممکن است.» سلمان گفت: «بله ممکن است. چون ارواح مؤمنان در برزخی از زمین قرار دارند، هر کجا بخواهند می‌روند، ولی جان کفار در «سجین»^۱ و حبس و زندان، گرفتار است و خدا دانایتر است»^۲.

۶. آثار غیبت

روزی سلمان فارسی با دو نفر هم‌سفر بود. سلمان در راه به آن دو خدمت می‌کرد. در میان راه، سلمان به خواب رفت. آن دو به جست‌وجوی سلمان پرداختند، ولی او را نیافتند. سپس چادر زدند و گفتند: او مرد رندی است. خواسته است وقتی می‌رسد، چادر زده شده باشد و غذا حاضر و آماده شود. چادر را برپا کردند، همین که سلمان رسید، او را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند تا از آن حضرت غذایی برایشان بگیرد. سلمان به راه افتاد و نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! رفقای من، مرا فرستاده‌اند تا غذایی به ایشان بدهی. پیامبر فرمود: رفیقان تو غذا می‌خواهند چه کنند؟ آنها خورش خوردند. سلمان پیش دو هم‌سفر خود بازگشت و پاسخ حضرت را به آن دو باز گفت. آنها نزد پیامبر آمدند و سوگند خوردند به آن خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، ما از آن ساعتی که پیاده شده‌ایم، غذایی نخورده‌ایم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: با حرف‌هایی که پشت سر سلمان زدید، او را خورش کردید.^۳

۱. اشاره به آیه ۸ سوره مطفین.

۲. *صفة الصفوة*، ج ۱، ص ۵۵۱؛ *نفس الرحمان*، ص ۵۲۴؛ *تفسیر المیزان*، ج ۲۰، ص ۵۶۵.

۳. *تفسیر المیزان*، ج ۱۸، ص ۵۲۶.



۷. انفاق در راه خدا ﷺ

روزی پیامبر اکرم ﷺ یک درهم به سلمان و یک درهم به ابوذر داد. سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوایی بخشید، ولی ابوذر با آن لوازمی خرید. روز بعد پیامبر دستور داد آتشی افروختند. سنگی نیز روی آن گذاشتند. همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله‌های آتش در دل آن اثر کرد، سلمان و ابوذر را فراخواند و فرمود: «هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را پس بدهید.» سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت: «در راه خدا انفاق کردم» و پایین آمد. وقتی که نوبت به ابوذر رسید، ترس او را فرا گرفت. از اینکه پای برهنه روی سنگ داغ بگذارد و خرید خود را شرح دهد، وحشت داشت. پیامبر فرمود از تو گذشتم؛ زیرا حسابت به طول می‌انجامد، ولی بدان که صحرای محشر از این سنگ داغ‌تر است»^۱.



۱. موسی خسروی، *پند تاریخی*، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۲، چ ۱۲، ج ۱، ص ۱۹۰، به نقل از: *خزینة الجواهر*، ص ۳۵۶.

کتابنامه

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹.

۲. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ. ق.

۳. ابن اثیر جزری، عزالدین، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، ۱۴۲۲ هـ. ق.

۴. _____، الكامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر، بی تا.

۵. ابن اسحاق، سيرة النبی، تحقیق: سهیل زکار، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۶. ابن جوزی، ابوالفرج، صفة الصفوة، تحقیق: محمود فاخوری و محمد رؤاس قلعه جی، بیروت، دارالمعرفة، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۷. عسقلانی، ابن حجر، الاصابه، بیروت، دارالجيل، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.

۸. ابن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت، دار تراث العرب، ۱۴۰۵ هـ. ق.

۹. سمعانی، ابن سعد، الانساب، تحقیق: عبدالله البارودی، بیروت، دارالجنان، چاپ اول، ۱۹۸۸ م.

۱۰. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستيعاب، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت، دارالجيل، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق.

۱۱. ابن كثير، البدايه و النهايه، بيروت، دار احياء التراث العربى، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۲. _____، السيرة النبويه، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۱۳. ابن منظور، مختصر تاريخ دمشق (ابن عساكر)، تحقيق: روحيه النحاس، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۴. ابن واضح، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، ترجمه: محمد ابراهيم آيتى، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۱۵. ابن هشام، السيرة النبويه، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
۱۶. ابونعيم، احمد بن عبدالله، حلية الاولياء، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۱۷. ابونعيم اصفهانى، ذكر اخبار اصفهان، ترجمه: نورالله كساى، تهران، نشر سروش، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۸. استرآبادى، احمد بن تاج الدين، آثار احمدى (تاريخ زندگى پيامبر و ائمه اطهار عليه السلام)، تهران، نشر قبله، ۱۳۷۴.
۱۹. امين، سيدمحسن، اعيان الشيعه، تحقيق: سيدحسن امين، بيروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۲۰. امينى، عبدالحسين، الغدير، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۲۱. بلاذرى، فتوح البلدان، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۳۹۸ هـ. ق.
۲۲. بلعمى، تاريخ نامه طبرى (گرداننده منسوب به بلعمى)، تصحيح: محمد روشن، تهران، نشر سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۲۳. تسترى، شيخ محمدتقى، قاموس الرجال، تهران، مركز نشر كتاب، ۱۳۴۰.
۲۴. جعفرى، رسول، تاريخ تشيع در ايران، قم، انتشارات انصاريان، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۲۵. حر عاملى، محمد بن حسن، اثبات الهداة، ترجمه: احمد جنتى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۵۷.



۲۶. _____، وسائل الشیعه، تصحیح: عبدالرحیم ربانی شیرازی، تهران، المکتبه الاسلامیه، بی تا.
۲۷. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ. ق.
۲۸. خزعلی، ابوالقاسم (با اشراف)، موسوعه الامام الجواد (علیه السلام)، قم، مؤسسه ولی عصر، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۲۹. خسروی، موسی، پند تاریخ، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۲.
۳۰. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۳۲. دینوری، احمد بن داوود، الاخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات شریف رضی، بی تا.
۳۳. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ سوم، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۳۴. سبحانی، جعفر، طبقات الفقهاء، قم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۳۵. سمهودی، نورالدین علی بن محمد، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۳۶. سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه، تصحیح: مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۳۷. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۳ هـ. ق.
۳۸. شیرازی، سیدعلی خان، الدرجات الرفیعه، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۸ هـ. ق.
۳۹. صدوق، محمد بن علی، التوحید، تصحیح: سیدهاشم حسینی تهرانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.



۴۰. _____، الخصال، علي اكبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ ه. ق.
۴۱. _____، عیون اخبار الرضا، ترجمه: علي اكبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۴۲. _____، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه: منصور پهلوان، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۴۳. _____، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: سیدحسن خراسانی، بیروت، دارالاضواء، چاپ ششم، ۱۴۰۵ ه. ق.
۴۴. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق: ابراهیم بهادری و دیگران، قم، انتشارات اسوه، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ه. ق.
۴۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، قم، انتشارات ناصر خسرو، ۱۴۱۸ ه. ق.
۴۶. طبری، عمادالدین، کامل بهائی، تهران، مکتب مرتضوی، بی تا.
۴۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
۴۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، بیروت، مکتبه الهلال، چاپ اول، ۱۹۸۵ م.
۴۹. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۳۴۸.
۵۰. _____، الامالی، قم، نشر دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق.
۵۱. _____، الغیبه، تحقیق: علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه. ق.
۵۲. عروسی حویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سیدعلی عاشور، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه. ق.
۵۳. علی بن بابویه رازی، منتجب الدین، الفهرست، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۶۶.



۵۴. فرهنگ دیوان امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
۵۵. فیض کاشانی، ملامحسن، الوافی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۶۵.
۵۶. _____، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ. ق.
۵۷. _____، محجة البیضاء، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۵۸. قمی، شیخ عباس، بیت الاحزان، ترجمه: محمد محمدی اشتهازدی، قم، انتشارات ناصر، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۵۹. _____، تحفة الاحباب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۹.
۶۰. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۶۱. کازرونی، صدرالسادات، آثار الرضا (تاریخ و جغرافیای کازرون)، تهران، نشر کازرونیه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۶۲. کلمات قصار امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
۶۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۶۴. کمره‌ای، میرزا خلیل، فتاوی صحابی کبیر؛ سلمان فارسی، تهران، چاپ‌خانه اسلامیه، ۱۳۵۱.
۶۵. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، بی جا، بی نا، ۱۳۴۹، چاپ سنگی.
۶۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۶۷. محدثی، جواد، سلمان فارسی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.



۶۸. محمدی اشتهاردی، محمد، ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۶۹. محمدی ری شهری، محمد، اهل بیت در قرآن و حدیث، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۷۰. _____، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، بی نا، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۷۱. مسعودی، ابی الحسن، التنبيه و الاشراف، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی، بی تا.
۷۲. _____، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
۷۳. مشکینی، علی، نصایح، ترجمه: احمد جنتی، قم، انتشارات الهادی، بی تا.
۷۴. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۷۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (ج ۱۴ / خدمات متقابل اسلام و ایران)، تهران، انتشارات صدرا، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۷۶. معرفت، محمدهادی، تاریخ قرآن، تهران، نشر سمت، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۷۷. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
۷۸. مفید، شیخ محمد بن نعمان، اختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۷۹. _____، الارشاد، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۸۰. _____، امالی، تحقیق: علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۸۱. موسوی بجنوردی، کاظم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.



۸۲. موسوی گرمارودی، سیدعلی، آینه‌داران آفتاب، تهران، شرکت انتشارات میقات، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۸۳. نواده مهلب، پسر محمد پسر شاهی، مجمل التواریخ و القصص، ویرایش: سیف‌الدین نجم آبادی، ۱۳۷۸.
۸۴. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۵.
۸۵. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۸۶. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، بیروت، نشر اعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۸۷. همدانی، رفیع الدین اسحاق بن محمد، سیرت رسول الله ﷺ، تصحیح: اصغر مهدوی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۰.



Booki.ir

شبکه کتابخوانان حرفه ایران

اولین شبکه اجتماعی کتاب در ایران



افزودن کتاب به فلسفه مجازی خود
به همراه داشتن متن کامل کتابهای دلخواه
پیشنهاد کتابهای مورد علاقه به سایر کاربران
مطالعه، ترویج و جستجو در متن کتابهای الکترونیک
ذخیره سازی، چاپ، حاشیه نویسی کتابهای دیجیتال
جستجوی متنی در بانک کتاب با بیش از ۴۰۰ هزار عنوان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

